

تاریخ امری روشکوه

عادل شفیع پور

در لوحی از قلم اعز ابهی در وصف مازندران چنین مسطور است:

«آن اراضی مبارکه است چه که این مظلوم از سمت شاهرود به آن شطر توجه نمود تا به گز^۱ وارد شده و اطراف آن را مشاهده نموده و از آن جا به اشرف^۲ و قبل آن محال هزارجریب قریه به قریه، شهر به شهر سیر نمودیم تا به ارض نور وارد شدیم. الحمدلله از انوار آفتاب حقیقت جمیع آن جهات در آن ایام منور و فائز شد و آثار آن البته ظاهر خواهد گشت آنچه بهید الهی غرس شد. عنقریب آثار آن ظاهر و هویدا شود ندای محبوب از آن جبال مرتفع است چه که آن اراضی به قدوم حق مبارک گشته ان شاء الله کل موفق شوند به آنچه سزاوار ایام الله است.»^۳

مقدمه

نگارنده‌ی مقاله در این است که حتی المقدور به سرگذشت قدمای احبای امر و چگونگی نفوذ و گسترش امر مبارک در قراء کلکنار، روشکوه، و بعضاً و مختصراً روستاهای دیگر پردازد و از طریق مکاتبه با متصاعد الی الله جناب نورالدین شفیع پور پدر بزرگ بزرگوار نگارنده و افراد مطلع محلی دیگر هم چون جنابان شمس الدین و عین الدین خوان یغما و پدرم جناب جلال الدین شفیع پور و شکوه خانم شفیع پور و آقای علاء الدین علوی و دیگر عزیزان که اسامی شان در پاورقی آمده و هم چنین کتب و مقالات امری که در حاشیه به بعضی از مطالب اشاره رفته است به گردآوری تاریخچه‌ی آن موفق آید.

در ایام قدیم ناحیه‌ی شمالی ایران را که کناره‌های جنوبی دریای خزر تا گیلان را شامل می‌شد، مازندران می‌گفتند. نام آن بارها در افسانه‌های قدیمی، اساطیر و در شاهنامه آمده است بعدها به سبب اسکان قوم

سفر هیکل مبارک حضرت بهاء الله که بعد از اجتماع بدشت و واقعه‌ی نیالا به هزارجریب انجام گرفت و به دنبال آن سفر جناب ملاحسین و اصحاب حضرت باب که از خراسان به سمت مازندران در حرکت بودند و از منطقه‌ی هزارجریب گذشتند باعث اعلان امر مبارک حضرت اعلی گردید. بسیاری از نفوس مستعدی ساکن آن منطقه از ظهور جدید آگاه شدند و تعدادی ایمان به ظهور حضرت اعلی آوردند و به این طریق جوامع بابی و بعداً بهائی در مناطق هزارجریب به وجود آمد.

جوامع نوظهور بهائی در چهاردانگه‌ی هزارجریب و ارتباط و تعامل آنان با ساکنین روستاهای اطراف صدمات و بلیاتی برایشان به دنبال داشت و همین اذیت و آزار باعث شد که احباً مجبور به ترک محل سکونت خویش و زندگی در محل دیگر را تجربه نمایند. سعی

جنگل‌ها و درّه‌های حاصل‌خیز شروع می‌شود. این مناطق دارای نواحی مختلف است.

چهارم- ناحیه‌ی پست ساحلی که اغلب بسیار مرطوب و در بعضی نقاط دارای مزارع برنج بر روی تپه‌های شنی ساحلی است که در تعدادی از قُری و قصبات ایجاد شده است.

در مازندران عشایر متعددی زندگی

می‌کردند،

از جمله ایل

عبدالملکی که

اصلاً قشقایی

و در ابتدای

دوره‌ی قاجاریه

به مازندران

هجرت کرده‌اند

و در زاغ‌مرز

سکنی دارد،

ایل عمرانلو در

گلگاه و طوایف

کلباد بین اشرف

(بهشهر) و بندر

گز ساکنند. در

اطراف آمل چهار طایفه مشاغی و لاریجانی

و نوایی و نوری ساکنند. ایل خواجehوند که

اصلاً از گروس آمده و در حوالی کُچور سکنی

گزیده‌اند. طوایف گرایلی و نکا که کرد هستند

و در اطراف رود نکا اقامت دارند. مطابق

سرشماری سال ۱۳۴۵ تراکم جمعیت در این

استان ۳۹ نفر در کیلومتر مربع بوده است. از

کل جمعیت استان مازندران ۲۳/۹ درصد

تپور، به تپورستان و طبرستان نیز خوانده شده است. سلسله‌های علویان، زیاریان و دیلمیان از آن‌جا برخاستند.

ظاهراً در قرن هفتم تقریباً مصادف با زمان

فتنه‌ی مُغول اسم مازندران به‌جای طبرستان

که قبلاً به‌کار برده می‌شد، مورد استفاده

قرار گرفت... یاقوت حموی^۴ اولین مورّخی

است که اسم مازندران را در مُعْجَم‌الْبُلدان

ذکر کرده است.

و هم‌ایشان

می‌گویند،

نمی‌دانند

مازندران از

چه‌وقت استعمال

شده یا اینکه او

در کتاب‌های

قدیم اثری از این

اسم نیافته.

مازندران را

می‌توان به چهار

ناحیه به شرح

ذیل تقسیم نمود:

اول- قُلل و



کوه‌هایی که با ارتفاع بیش از چهارهزار متر یا

بیشتر و پوشیده از برف است و در تابستان در

روی سنگ‌های آن‌ها گل‌سنگ یافت می‌شود.

دوم- از هزار متر تا چهارهزار متر

ارتفاع، مراتع وسیعی است که در موقع

تابستان احشام طوایف چادرشین در آن‌ها

می‌چرند.

سوم- از ارتفاع حوالی هزار متر ناحیه‌ی

شهرنشین و ۷۶/۱ در صد روستانشین بوده اند. ۵ البته بر اساس سرشماری جدید سال ۱۳۹۰ رشد جمعیت در این استان به قرار زیر می باشد. ۶ استان مازندران دارای ۸۹۸۹۹۳ خانوار با جمعیتی بالغ بر ۳۰۲۸۹۲۳ نفر. از این تعداد جمعیت ۱۶۵۴۹۱۸ نفر شهری (۵۵ در صد) و ۱۳۷۴۰۰۵ نفر روستایی (۴۵ در صد) است. این نسبت در سرشماری سال ۱۳۸۵ حدود ۵۳ درصد شهری و ۴۷ درصد روستائی بود.

هزارجریب

منطقه‌ی پهناور کوهستانی است که در جنوب مازندران قرار گرفته و از مرز باختری به شکل قوسی به خاور کشیده شده است. هر بخشی به نامی خوانده می شود و حدّ فاصل بین سوادکوه به استرآباد (گرگان امروزی) هزار جریب نام دارد که به دوبخش چهاردانگه و دودانگه تقسیم شده است. چهاردانگه به نوبه‌ی خود هم دارای سه قسمت می باشد: چهار دانگه‌ی سورتیچی، چهاردانگه‌ی مسعودالملک و چهاردانگه‌ی شهریار. قسمت مهم دشت دودانگه که از جنوب و شمال به کوهستان متصل است فریم نام دارد.^۷

راجع به تقسیم بندی چهاردانگه در منطقه‌ی هزارجریب در فرهنگ دهخدا چنین آمده است: «این بخش از سه دهستان تشکیل شده مرکز بخش قصبه‌ی کیاسر (شهر کیاسر) است. تعداد قراء و جمعیت دهستان عبارتند از: ۱- دهستان سورتیچی ۹۴ آبادی ۲- دهستان هزارجریبی ۵۴ آبادی و ۳-

دهستان شهریار ۴۷ آبادی.»^۸

"هزارجریب بلوکی است بسیار معتبر که دارای دهات قشلاقی و دهات ییلاقی می باشد. سفر از جهت ساری به آن مناطق با کوه‌های بلند و راه‌های سخت روبرو است. دهات و زمین‌هایش متصل به دهات سمنان و دامغان می شود.

هزار جریب مشتمل بر دودانگه و چهاردانگه است که هر کدام حاکمی دارد. دلیل این که دودانگه و چهاردانگه نامیده شدند این است که امیر تیمور گورکان از میرعمادالدین که سیدی عالی نسب و دارای مقاماتی عالیّه بوده است کرامت و طرق عادت بزرگی از وی دیده است، دست او را می بوسد و به او ارادت ورزیده و هزارجریب را به او می بخشد و به عنوان سیورغال^۹ به او واگذار می کند که مالیات‌های حاصله آن‌جا را صرف معیشت خود سازد.

میرعمادالدین در این مناطق مشغول فلاحت و زراعت گردیده به زندگانی ادامه می دهد. وی از همسر اول دو اولاد و از همسر دیگر چهار اولاد داشته و هزارجریب را میان اولادان خود تقسیم می کند لذا به دودانگه و چهاردانگه تقسیم می شود.

خلاصه اینکه حکومت چهاردانگه‌ی هزارجریب با جناب اشجعُ الملک بود و حکومت دودانگه با جناب اسمعیل خان صارمُ الممالک پسر مرحوم ابراهیم خان معروف بود که تمام دودانگه از طرف املاک ایشان و خواهرش حاجیه خانم می باشد.^{۱۰}

چهاردانگه‌ی سورتیچی

«چهاردانگه‌ی سورتیچی از بخش‌های شهرستان ساری در ناحیه‌ای کوهستانی واقع شده که مناطق ییلاق‌نشین و دامنه‌های آن پوشیده از مراتع طبیعی جهت چرای دام‌ها می‌باشد. دامداری به علت شرایط منطقه رواج کامل دارد اما هیچ‌گونه سرمایه‌گذاری در جهت ایجاد دام‌پروری بزرگ در این بخش انجام نشده است. دامداری به همان روش سنتی و به طریق ییلاق - قشلاق کردن دام‌ها (گاو، گوسفند و بز) صورت می‌گیرد. و از این طریق تا حدی به عایدات عمومی اهالی افزوده می‌شود زیرا همه‌ساله مقادیری پوست گوسفند و لبنیات از این بخش به ساری و نقاط مجاور صادر می‌گردد. قالی‌بافی، جاجیم‌بافی و نمدمالی هم از جمله کارهایی است که فقط در حد نیاز محلی بافت و تولید می‌شود.»^{۱۱}

چرا چهاردانگه را سورتیچی گفته‌اند؟

بعد از انقلاب حضرت باب، جناب ملاحسین بشرویه‌ای و طرفداران او با بیرق (پرچم) سیاه از خراسان به مازندران آمدند و یاران به همراه ملاحسین در امام‌زاده شیخ طبرسی، که واقع در روستای افرا موسوم به شیخ کلی (به زبان محلی لان‌هی شیخ) که در نزدیکی علی‌آباد آن روز (قائم‌شهر کنونی) است پناه برده و سنگر گرفتند.

بعد از ایجاد استحکامات و فراهم آوردن غلات و گاو و گوسفند برای دفاع در مقابل نیروهای دولتی آماده شدند. از آن‌سو چون

هنگام تاج‌گذاری ناصرالدین شاه بود، شاه سرکوبی این غائله را به عهده‌ی خوانین و بزرگان مازندران که در آن مجلس حضور داشتند، گذاشت. بنابراین حاج مصطفی‌خان سورتیچی که یکی از خوانین ذی‌نفوذ بخش چهاردانگه‌ی سورتیچ بود، این مهم را به برادرش عبدالله‌خان سورتیچی واگذار نمود و برادر وی با همکاری محمدسلطان یاور از هزارجریب و علی‌خان سوادکوهی از سوادکوه به جمع‌آوری رزمنده و تفنگچی مبادرت می‌کنند و آماده‌ی سرکوب این غائله می‌شوند. از دربار نیز میرزا آقای مستوفی و سعیدالعلماء مأمور همراهی با آقاعبدالله سورتیچی می‌شوند. پس با همراهی دویست نفر تفنگچی هزارجریبی و سورتیچی و عده‌ای از همراهان‌شان کشته می‌شوند. بعد از گزارش این خبر به مرکز، شاهزاده مهدی‌قلی میرزا به همراه محسن‌خان سورتیچی مأمور سرکوب این غائله می‌شوند سرانجام بعد از چهارماه محاصره، جناب ملاحسین بشرویه‌ای کشته می‌شود و قلعه فتح می‌گردد.

ناصرالدین‌شاه با شنیدن خبر فتح قلعه‌ی طبرسی، پیروزی مسلمانان و کشته شدن ملاحسین و به پاس خون شهید آقاعبدالله سورتیچی کلیه‌ی املاک، خاصه چهاردانگه را طی فرمانی به برادرش، حاج مصطفی‌خان سورتیچی می‌بخشد. چهاردانگه به این ترتیب با مرکزیت کیاسر به چهاردانگه‌ی سورتیچی مشهور شد. (به روایت آقای فخرالدین سورتیچی).^{۱۲}

مجدداً امام (ع) را در عالم رویا زیارت نموده، امام (ع) به‌وی می‌فرماید: «نذری تو را مادرت به‌یک دزد داد.» شفیع با شتاب به‌خانه مراجعت کرده از مادرش در مورد نذری می‌پرسد. مادر موضوع را به‌او می‌گوید، شفیع با عجله به‌جستجوی درویش می‌پردازد و او را پیدا کرده به‌منزلش دعوت می‌نماید، بعد پول نذری را از وی گرفته و چای و قلیانی مهیا نموده و چند قرآن به درویش می‌بخشد و او را مرخص می‌کند.

مدتی از این جریان گذشت تا زمانی که اصحاب در قلعه طبرسی محاصره شدند، حاج مصطفی‌خان نیز به‌خون‌خواهی برادرش عبدالله‌خان به‌جنگ با اصحاب برخاست. خان مذکور برای شفیع پیغام فرستاد که برایش یک رأس گوسفند و مقداری لبنیات بیاورد. شفیع در این موقع در زرین‌کلای جویبار صاحب‌جمع حاج مصطفی‌خان بود. وقتی پیغام خان به‌او رسید وسایل مذکور را آماده نموده و به‌نزد خان در نزدیکی قلعه طبرسی رفت. شفیع از خان پرسید: شما اینجا چکار می‌کنید؟ خان گفت: عده‌ای بی‌دین و مرتد شدند و بر علیه مملکت قیام نمودند و می‌جنگند ما به‌اتفاق شاهزاده مهدی‌قلی میرزا به‌دستور شاه برای سرکوبی و قلع و قمع این طایفه آمده‌ایم. شفیع از خان اجازه‌ی ملاقات با این گروه را نمود. خان گفت: «این‌ها ساحر و جادوگرند. سحر و جادوشان در تو اثر می‌کند، و ترا بابی می‌کنند، صلاح نیست تو با آن‌ها ملاقات کنی.» با اصرار زیاد، چون خان، شفیع را دوست می‌داشت، گفت: «برو

ولی زیاد نزدیک نشو، خطر دارد.» شفیع نزدیک قلعه رفت، مشاهده نمود سه نفر معمم در زیر درختی مشغول صحبت هستند و چند نفر دیگر نگاهیانی می‌دهند صدا کرد: «آقا جان شما همه ملا و با عبا و عمامه، چرا بی‌دین شده‌اید؟ می‌خواهند شماها را برای چه قتل‌عام کنند؟» آقا سیداحمد سنگسری با دونفر دیگر که زیر درخت بودند با تبسم به‌شفیع نگاه کردند، شفیع ناگهان به یاد خوابش افتاد متعجب و مات و مبهوت شد چون همان بزرگواری را که در خواب دیده بود در عالم بیداری مشاهده نمود. بعد نزد خان برگشت و به‌او گفت: «هر کسی قصد قتل‌عام این نفوس را دارد شما این کار را نکنید.» حاج مصطفی‌خان عصبانی شده به‌او گفت: «سحر و جادوی آن‌ها در تو اثر کرده؟ فضولی نکن از اینجا برو.» شفیع اردوی خان را ترک نمود. اما جریان خواب و چگونگی تعبیر آنرا برای پسرش میرزا حسن کلکناری بیان کرد. بعد از مدتی کربلایی شفیع آثار الهی را زیارت نمود و ایمان آورد.

جناب کربلایی شفیع اوّل من‌آمین هزارجریب در عهد اعلی و اوّل من‌آمین کلکنار در عهد ابهی می‌باشند.

یادداشت‌ها:

- ۱- منظور بندر گز است
- ۲- منظور بهشهر است
- ۳- اقلیم نور- ص ۱۹
- ۴- یاقوت حموی متولد ۵۷۴ ه. ق. وی جغرافی‌دان و تاریخ‌نویس مشهور قرن هفتم هجری قمری

ادامه در صفحه ۵۸

تحصیل شدند. این کارشناسان در پایان بیانیه خود خواستار آزادی فوری و بدون قید و شرط همه افراد بازداشت شده به دلیل باورهای مذهبی و پاسخگویی در خصوص آزار و اذیت سیستماتیک اقلیت‌های مذهبی توسط مقامات شدند. مردادماه امسال دستگاه‌های امنیتی و قضایی موج جدیدی از فشارها بر جامعه بهائی را آغاز کردند. از جمله این اقدامات می‌توان به تفتیش گسترده منازل، بازداشت‌ها، مصادره زمین و تخریب منازل شهروندان بهائی در روستای روشنکوه اشاره کرد. از سوی دیگر امسال نیز همچون سال‌های گذشته گزارشات بسیاری از محروم شدن شهروندان بهائی از ادامه تحصیل در دانشگاه‌های ایران منتشر شده است. تاکنون هویت ۶۳ شهروند بهائی شرکت‌کننده در کنکور سراسری ۱۴۰۱ که با عناوین مختلفی از جمله "نقص پرونده" به دلیل بهائی بودن از ادامه تحصیل محروم شدند، توسط هرا نا احراز شده است که نسبت به دو سال اخیر افزایش نظریه‌پردازی داشته است. شماری از این شهروندان که برای پیگیری علت "نقص پرونده" به سازمان سنجش مراجعه کردند، با برخوردهای امنیتی مواجه شدند.

ادامه از صفحه ۳۳

دیگر یک خیال نیست، یک واقعیت است و چه بخواهیم و چه نخواهیم در حال وقوع است. اگرچه ایده جهانی‌شدن خوب است، و لکن منافع جهانی‌شدن به طور عادلانه و منصفانه بین شهروندان جهان توزیع نمی‌شود. این یکی دیگر از دلایلی است که مردم به مکان‌هایی با فرصت‌های بیشتر

مهاجرت می‌کنند. دولت‌ها باید به این امر واقف باشند و شرایطی را به وجود آورند که از این منبع ارزشمند اقتصادی در کشور خود بهره‌مند شوند.

ادامه از صفحه ۲۵

است. نام کامل وی: شهاب الدین ابی‌عبدالله یاقوت‌بن عبدالله الحموی الرومی البغدادی و ملقب به «الشیخ‌الامام» است.

۵- تار نمای لغت نامه دهخدا

<http://parsī.wiki/dehkhodawordde-tail-4e80755c65e746289c32d-d1197c0e0df-fa.html>

۶- برگرفته از تارنمای خبرگزاری فارس

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13901101000781>

۷- تاریخ مازندران جلد ۱، اسماعیل مهجوری، چاپ اول دی ۱۳۴۲

۸- تار نمای لغت نامه دهخدا و فرهنگ جغرافیایی ایران پوشینه ۳ صفحه‌ی ۳۲۵

۹- سیورغال از کلمه‌ی سیورغات‌میش، به معنی هبه و بخشش، اخذ شده است. برخی نیز سیورغال را از کلمه‌ی سیورسل به معنی جایزه و بخشش معنا کرده‌اند که از سوی پادشاه به ارباب استحقاق داده می‌شده است. این واژه در طول دوره‌های مختلف تغییراتی از نظر معنی و محتوا داشته و در تشکیلات اداری و زندگی اجتماعی ایران در قرن نهم و دهم و تا اوایل قرن حاضر نقش مهمی ایفا کرده است. طبق فرهنگ معین سیورغال، واژه‌ی ترکی- مغولی، زمینی است که پادشاه جهت معیشت به ارباب استحقاق می‌بخشد (تیول) یا عواید زمین که به جای حقوق یا مستمری به اشخاص می‌بخشند؛ جمع سیورغالات.

۱۰- سفرنامه مازندران، ناصرالدین شاه ص ۱۴۴

۱۱- فرهنگ جغرافیایی سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح ج ۲ سال ۱۳۶۹ ص ۱۹۱-۱۹۰

۱۲- بازخوانی تاریخ مازندران به کوشش اسدالله عمادی فرهنگ خانه مازندران ساری ۱۳۷۲ کیاسر و چند اثر تاریخی آن - نوشته محمد نژاد کیاسری - ساری ص ۲۵۳.

۱۳- «سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال

مهاجرت می‌کنند. دولت‌ها باید به این امر واقف باشند و شرایطی را به وجود آورند که از این منبع ارزشمند اقتصادی در کشور خود بهره‌مند شوند.

ادامه از صفحه ۲۵

است. نام کامل وی: شهاب الدین ابی‌عبدالله یاقوت‌بن عبدالله الحموی الرومی البغدادی و ملقب به «الشیخ‌الامام» است.

۵- تار نمای لغت نامه دهخدا

<http://parsian.wiki/dehkhodawordde-tail-4e80755c65e746289c32d-d1197c0e0df-fa.html>

۶- برگرفته از تارنمای خبرگزاری فارس

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13901101000781>

۷- تاریخ مازندران جلد ۱، اسماعیل مهجوری، چاپ اول دی ۱۳۴۲

۸- تار نمای لغت نامه دهخدا و فرهنگ جغرافیایی ایران پوشینه‌ی ۳ صفحه‌ی ۳۲۵

۹- سیورغال از کلمه‌ی سیورغات‌میش، به معنی هبه و بخشش، اخذ شده است. برخی نیز سیورغال را از کلمه‌ی سیورسل به معنی جایزه و بخشش معنا کرده‌اند که از سوی پادشاه به ارباب استحقاق داده می‌شده است. این واژه در طول دوره‌های مختلف تغییراتی از نظر معنی و محتوا داشته و در تشکیلات اداری و زندگی اجتماعی ایران در قرن نهم و تا اوایل قرن حاضر نقش مهمی ایفا کرده است. طبق فرهنگ معین سیورغال، واژه‌ی ترکی- مغولی، زمینی است که پادشاه جهت معیشت به ارباب استحقاق می‌بخشد (تیول) یا عواید زمین که به‌جای حقوق یا مستمری به‌اشخاص می‌بخشند؛ جمع سیورغالات.

۱۰- سفرنامه مازندران، ناصرالدین شاه ص ۱۴۴

۱۱- فرهنگ جغرافیایی سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح ج ۲ سال ۱۳۶۹ ص ۱۹۱- ۱۹۰

۱۲- بازخوانی تاریخ مازندران به کوشش اسدالله عمادی فرهنگ خانه مازندران ساری ۱۳۷۲ کیاسر و چند اثر تاریخی آن - نوشته محمد نژاد کیاسری - ساری ص ۲۵۳.

۱۳- «سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال

۱۳۹۰ جمعیت تا سطح آبادی‌ها بر حسب سواد» (فارسی). مرکز آمار ایران ۱۳۹۰ بایگانی شده از نسخه اصلی در ۱۵ نوامبر ۲۰۱۴.

۱۴- تارنمای لغت نامه دهخدا.

۱۵- با تشکر از عمو زاده محترم جناب عین‌الله خوان یغما به جهت اطلاعات در مورد جناب کربلائی شفیع.

۱۶- تاریخ مازندران شیخ سیف‌الله یساری (خطی) و همچنین در این وبلاگ چنین آمده است:

طبق نقل پدران پیران طایفه سال‌ها پیش طایفه‌ای از اکراد قوچان بنا به دلیل این‌که دامدار بودند و نیاز به مرتع داشتند احتمالاً بر اثر نامساعد بودن اوضاع چراگاه محل زندگی خود آنجا را اجباراً ترک کرده و به‌نواحی مختلف مازندران مهاجرت نمودند. از میان آن‌ها چهار برادر در مکانی به‌نام "ولویه چهاردانگه" مستقر شدند که از این چهار برادر گروهی بعدها به نام فامیل کردان معروف شدند و یکی از برادران به روستای دیگری به نام "کلکنار" مهاجرت نمود که جد پدری طایفه یساری‌ها محسوب می‌شود. نام این برادر ملاقلی بود و جد دوم مرحوم یساری می‌باشد. زادگاه مرحوم یساری قریه‌ی بسیار کوچکی در حد نهایی استان مازندران به‌نام کلکنار می‌باشد که مأمنی سالم برای چرای گوسفندان محلی در ایام تابستان بوده و تا حد زیادی از هجوم آزار یاغیان و گردنکشان دور می‌ماندند و به‌همین دلیل دامداران آن زمان اکثراً باهم فامیل بودند. زمستان‌ها در دهاتی مانند "لارما" به‌سر می‌برده و تابستان‌ها را چندماهه در این محل زندگی می‌کردند و شاید وجه تسمیه کلکنار اقتباس از عبارت گله‌کنار باشد یا مکان نگهداری گله. قدمت کلکنار مشخص نیست و آثار مهمی از نظر تاریخی در آن دیده نمی‌شود. الا اینکه خندق (جهری) به‌نام هند مازیار در نزدیکی آن دیده شده و بنابه گفته‌ی مرحوم یساری احتمالاً یک مرز بین ایالتی با بلوک‌های چهاردانگه بوده است.

مشاهیر- چهاردانگه <http://www.mazand-nume.com/fullcontent/11490>

۱۷- ولویه: دهی از دهستان سورتیجی بخش چهاردانگه ساری. در ۲۵ کیلومتری جنوب خاوری کیاسر واقع است.

۱۸- به نقل از مکاتبه خصوصی بین اینجانب و پدر

بزرگ عزیزم - متصاعدالله جناب نورالدین شفیع پور

۱۹- صاحب جمع: حسابرسی- مستوفی-

صاحب جمع کسی را می گفتند که مسئول ضبط و تحویل نوعی از اموال دیوانی بود.

۲۰- به نقل از نامه های خصوصی عمو زاده عزیزم جناب عین الدین خوان یغما و با تشکر از ایشان.

ادامه از صفحه ۳۲

یادداشت ها :

- 25- Balyuzi, 'Abdu'l-Bahá, p.137
- 26- Balyuzi, 'Abdu'l-Bahá, p.138
- 27- Star of the West, vol. 9, no 1 (March, 21, 1918) pp. 8-9
- 28- S.S. Corsica
- 29- S.S. Cedric
- 30- Memories of Shoghi Effendi, Bahá'í World, vol. 19 (1983-1986) p. 756
- 31- Bahá'í News, Vol. 1, November, 4, 1910
- 32- Sydney Sprague
- 33- Wellesley Tudor pole
- 34- Louis G. Gregory
- 35- Star of the West, vol. 20, no 10 (January) 1930, p. 301
- 36- Bahá'í News, Vol.1, Chicago, No.19
- 37- The Valley of the Nile
- 38- William Ellis
- 39- Continent
- 40- Mírzá Habíbu'lláh Afán, Memories of the Báb, Bahá'u'lláh and 'Abdu'l-Bahá, Chap 3
- 41- Miftahu Babi'l-Abwab (The key to the Gate of Gates)
- ۴۲- برای مطالعه بیشتر می توانید به کتاب ابوالفضائل اثر جناب روح الله مهرباخانی مراجعه فرمایید.
- 43- 'Abdu'l-Bahá in Egypt
- 44- S.S. Corsica
- 45- Marseille
- 46- S.S. Cedric
- 47- Baha'i News, Vol. 1, Chicago (March

۱۳۹۰ جمعیت تا سطح آبادی ها بر حسب سواد» (فارسی). مرکز آمار ایران ۱۳۹۰ بایگانی شده از نسخه اصلی در ۱۵ نوامبر ۲۰۱۴.

۱۴- تارنمای لغت نامه دهخدا.

۱۵- با تشکر از عمو زاده محترم جناب عین الله خوان یغما به جهت اطلاعات در مورد جناب کربلائی شفیع.

۱۶- تاریخ مازندران شیخ سیف الله یساری (خطی) و همچنین در این وبلاگ چنین آمده است:

طبق نقل پدران پیران طایفه سالها پیش طایفه ای از اکراد قوچان بنا به دلیل این که دامدار بودند و نیاز به مرتع داشتند احتمالاً بر اثر نامساعد بودن اوضاع چراگاه محل زندگی خود آنجا را اجباراً ترک کرده و به نواحی مختلف مازندران مهاجرت نمودند. از میان آن ها چهار برادر در مکانی به نام "ولویه چهاردانگه" مستقر شدند که از این چهار برادر گروهی بعدها به نام فامیل کردان معروف شدند و یکی از برادران به روستای دیگری به نام "کلکنار" مهاجرت نمود که جد پدری طایفه یساری ها محسوب می شود. نام این برادر ملاقلی بود و جد دوم مرحوم یساری می باشد. زادگاه مرحوم یساری قریه ی بسیار کوچکی در حد نهایی استان مازندران به نام کلکنار می باشد که مأمنی سالم برای چرای گوسفندان محلی در ایام تابستان بوده و تا حد زیادی از هجوم آزار یاعیان و گردنکشان دور می ماندند و به همین دلیل دامداران آن زمان اکثراً باهم فامیل بودند. زمستان ها در دهاتی مانند "لارما" به سر می برده و تابستان ها را چند ماهی در این محل زندگی می کردند و شاید وجه تسمیه کلکنار اقتباس از عبارت گله کنار باشد یا مکان نگهداری گله. قدمت کلکنار مشخص نیست و آثار مهمی از نظر تاریخی در آن دیده نمی شود. الا اینکه خندق (جهری) به نام هند مازیار در نزدیکی آن دیده شده و بنابه گفته ی مرحوم یساری احتمالاً یک مرز بین ایالتی با بلوک های چهاردانگه بوده است.

مشاهیر- چهاردانگه <http://www.mazand-nume.com/fullcontent/11490>

۱۷- ولویه: دهی از دهستان سورتیجی بخش چهاردانگه ساری. در ۲۵ کیلومتری جنوب خاوری کیاسر واقع است.

۱۸- به نقل از مکاتبه خصوصی بین اینجناب و پدر

تاریخ امری روشنگر

عادل شفیع پور

(ادامه از شماره قبل)

تمام این اثار را به شیخ رمضان علی بقایی تیلکی سپرد و برای ادامه‌ی تحصیل راهی نجف و کربلا گردید و در سلک تلامذه‌ی شیخ مرتضی انصاری^{۲۶} در آمد و در آن کلاس با جناب ملا محمد قاضی نبیل اکبر^{۲۷} آشنا گردید.^{۲۸}

شیخ حسن کلکناری (معروف به ملا حسن عمو)

کربلانی شفیع سه همسر اختیار نمود. از همسر اول هشت فرزند، از همسر دوم چهار فرزند و از همسر سوم که اهل قریه امره^{۲۹} بود تنها یک فرزند داشت به نام میرزا حسن که او را شیخ حسن نیز می‌گفتند. میرزا حسن از زمان طفولیت بسیار باهوش بود لذا پدر او را به مدرسه‌ی حاج مصطفی خان واقع در چهار راه برق شهرستان ساری فرستاد. میرزا حسن در این مدرسه با ملا حسین علی ایولی^{۳۰} و شیخ رمضان علی بقایی تیلکی^{۳۱} به تحصیل پرداخت. این سه نفر با ملا علی جان شهید مافروزکی^{۳۲} که در مدرسه‌ی سلیمان خان شهرستان ساری تحصیل می‌کرد تماس داشتند. میرزا حسن بعد از اتمام تحصیلات از این مدرسه در امره متأهل شد و گاهی در تکیه‌های این روستا به منبر می‌رفت و از احایث و اخبار صحبت می‌داشت.

اما سال‌ها بعد از خاتمه واقعه‌ی قلعه‌ی شیخ طبرسی زمانی که جناب سید محمدرضا شهمیرزادی^{۳۳} بقیة السیف موجب ایمان ملا علی جان گردیدند، ملا علی جان امر الهی را به ملا میرزا حسن و ملا حسین علی ایولی ابلاغ نمود. میرزا حسن از آنجایی که خط بسیار زیبایی داشت با خط خویش از آثار ازل و حضرت نقطه اولی خیلی نوشته داشت،

شرح تشرّف ملا حسن عمو (میرزا حسن) به حضور حضرت بهاء الله

شرح تشرّف ملا حسن عمو (میرزا حسن) به حضور حضرت بهاء الله در نفحات ظهور جناب طاهرزاده چنین آمده است: «شیخ عبدالحسین طهرانی معروف به شیخ العراقین^{۳۴} نامه‌های مشروحی به درباریان در طهران ارسال نمود و با این گزارش قدرت و نفوذ روزافزون حضرت بهاء الله آنان را به وحشت و هراس انداخت و سرانجام موفق شد طی فرمانی اختیارات تامّه از اعلیحضرت شهبازی بگیرد که با همکاری روحانیون ایرانی ساکن عراق اقدامات لازم را بر ضدّ بایان به عمل آورد. شیخ عبدالحسین به مجرّد وصول این فرمان شاهی تمام علمای دین را برای شرکت در انجمن شوری در منزل خود دعوت نمود... پس از عدم موفقیت انجمن فوق، علما تصمیم گرفتند حاجی ملا حسن عمو را که به اخلاق و تقوی معروف و به عقل و نهی موصوف بود به حضور حضرت بهاء الله بفرستد تا بعضی سوالات کند و حقیقت رسالت آن حضرت را کشف نماید. حاجی ملا حسن از شاهزاده زین العابدین خان فخرالدوله که از دوستان و

بهاء‌الله در جواب فرمودند: « هر چند حق ندارد زیرا حق باید خلق را امتحان نماید، نه خلق حق را، ولی حال این قول مقبول و مرغوب... علما بشینند و بالاتفاق یک معجزه را انتخاب کنند و بنویسند که به‌ظهور این معجزه از برای ما شبهه‌ای نمی‌ماند و کل اقرار و اعتراف و اقرار بر حقیقت این امر

ستایش‌گران حضرت بهاء‌الله بود و اغلب به‌حضور مبارک می‌رسید تقاضا نمود که این ملاقات را ترتیب دهد. شاهزاده این کار را انجام داد و در روز تعیین شده وی ملاحسن را به بیت مبارک هدایت نمود، به‌مجرد اینکه حاجی ملاحسن به حضور مبارک رسید بحر مواج بیانات مبارکه را در مقابل خود



می‌نماییم و این ورقه را مَهر کنند و بیاور و این را میزان قرار دهند اگر ظاهر نشد بطلان ما ظاهر گردد.» حاجی ملاحسن این بیانات عالیّه را که در جواب پیغام علما از لسان مبارک صادر شده بود قانع کننده و منطقی یافت. از جای خود بلند شد و زانوی مبارک را بوسید و قول داد که فرمایشات مبارک را به‌علماء ابلاغ کند. ملاحسن به‌وعده‌ی خود وفا نمود ولی علما صلاح ندیدند

مشاهده کرد و خود را در برابر دریای بیکران علم حضرتش چون قطره‌ای ناچیز یافت. وی پس از آنکه جواب‌های ساده و روشن و قانع‌کننده درباره‌ی سؤالات خود دریافت نمود به‌ساحت اقدس معروض داشت که به‌نظر علمای دین این‌طور می‌رسد که اگر وجود مبارک معجزه‌ای ظاهر نمایند آن معجزه می‌تواند حجت قاطع و غایی برای اثبات حقانیت رسالت آن حضرت باشد. حضرت

تاریخ امری روشنگر

عادل شفیع پور

(ادامه از شماره قبل)

تمام این آثار را به شیخ رمضان علی بقایی تیلکی سپرد و برای ادامه‌ی تحصیل راهی نجف و کربلا گردید و در سلک تلامذه‌ی شیخ مرتضی انصاری^{۲۶} درآمد و در آن کلاس با جناب ملا محمد قاضی نبیل اکبر^{۲۷} آشنا گردید.^{۲۸}

شرح تشرف ملاحسن عمو (میرزا حسن) به حضور حضرت بهاءالله

شرح تشرف ملاحسن عمو (میرزا حسن) به حضور حضرت بهاءالله در صفحات ظهور جناب طاهرزاده چنین آمده است: «شیخ عبدالحسین طهرانی معروف به شیخ العراقین^{۲۹} نامه‌های مشروحی به درباریان در طهران ارسال نمود و با این گزارش قدرت و نفوذ روزافزون حضرت بهاءالله آنان را به وحشت و هراس انداخت و سرانجام موفق شد طی فرمانی اختیارات تامه از اعلیحضرت شهرباری بگیرد که با همکاری روحانیون ایرانی ساکن عراق اقدامات لازم را بر ضد بابیان به عمل آورد. شیخ عبدالحسین به مجرد وصول این فرمان شاهی تمام علمای دین را برای شرکت در انجمن شوری در منزل خود دعوت نمود... پس از عدم موفقیت انجمن فوق، علما تصمیم گرفتند حاجی ملاحسن عمو را که به اخلاق و تقوی معروف و به عقل و نهی موصوف بود به حضور حضرت بهاءالله بفرستد تا بعضی سؤالات کند و حقیقت رسالت آن حضرت را کشف نماید. حاجی ملاحسن از شاهزاده زین العابدین خان فخرالدوله که از دوستان و

شیخ حسن کلکناری (معروف به ملا حسن عمو)

کربلانی شفیع سه همسر اختیار نمود. از همسر اول هشت فرزند، از همسر دوم چهار فرزند و از همسر سوم که اهل قریه امره^{۳۱} بود تنها یک فرزند داشت به نام میرزا حسن که او را شیخ حسن نیز می‌گفتند. میرزا حسن از زمان طفولیت بسیار باهوش بود لذا پدر او را به مدرسه‌ی حاج مصطفی خان واقع در چهار راه برق شهرستان ساری فرستاد. میرزا حسن در این مدرسه با ملا حسین علی ایولی^{۳۲} و شیخ رمضان علی بقائی تیلکی^{۳۳} به تحصیل پرداخت. این سه نفر با ملا علی جان شهید ماهفروزی^{۳۴} که در مدرسه‌ی سلیمان خان شهرستان ساری تحصیل می‌کرد تماس داشتند. میرزا حسن بعد از اتمام تحصیلات از این مدرسه در امره متأهل شد و گاهی در تکیه‌های این روستا به منبر می‌رفت و از احیث و اخبار صحبت می‌داشت.

اما سال‌ها بعد از خاتمه واقعه‌ی قلعه‌ی شیخ طبرسی زمانی که جناب سید محمدرضا شهمیرزادی^{۳۵} بقیة السیف موجب ایمان ملا علی جان گردیدند، ملا علی جان امر الهی را به ملا میرزا حسن و ملاحسین علی ایولی ابلاغ نمود. میرزا حسن از آنجایی که خط بسیار زیبایی داشت با خط خویش از آثار ازل و حضرت نقطه اولی خیلی نوشته داشت،

که اقدامی در باره‌ی پیام حضرت بهاء‌الله به عمل آورند و از ادامه‌ی مطلب صرف نظر نمودند. ملاحسن نیز این تصمیم علما را توسط شاهزاده زین‌العابدین خان به اطلاع حضرت بهاء‌الله رساند. جمال مبارک پس از استحضار از تصمیم علما فرمودند: «با ارسال این پیام شافی و کافی معجزات همه‌ی انبیا ظاهر و محقق گردید چه که علما را در انتخاب آن مخیر گذاریم تا آنچه بخواهند اتیان نماییم.»^{۳۰}

هدایت اقوام و بستگان توسط شیخ حسن و کربلایی شفیع

بعد از جریان تشرف میرزا حسن کلکناری (ملاحسن عمو)^{۳۱} به حضور حضرت بهاء‌الله میرزا حسن از عتبات عالیات برای برادران خویش در کلکنار کتباً پیغام فرستاد که همسر و فرزند او را یکی از اخوانش به عتبات ببرد. محمدحسین برادر پدری میرزا حسن عیال و طفلش را به عتبات بُرد و اطلاعاتی در مورد امر جدید از برادر خود دریافت نمود. اما با کمال تأسف در راه بازگشت از عتبات به مرض آبله دچار شد و وفات یافت. میرزا حسن مجدداً به پدر و برادرانش در کلکنار نامه‌ای مبنی بر اینکه حق ظاهر شده نگاشت و از ایشان خواست که در مورد امر جدید تحقیق نمایند. وی نوشته بود که ابتدا نزد ملاحسین علی ایولی بروید و اگر او در ایمان خود به امر جدید کتمان نمود، به ملا علی جان ماهفروزکی مراجعه کنید تا او شما را به امر جدید هدایت نماید.

کربلایی شفیع به واسطه‌ی خواب‌هایی که سال‌ها قبل دیده بود و هم‌چنین مشاهده‌ی اصحاب قلعه، قلبش به یقین رسیده بود و

(مطمئن بود) که امر جدید بر حق است و مؤمن بر امر حضرت اعلی بود. اما به جهت تحقیق در مورد امر حضرت بهاء‌الله دو دختر خویش به نام‌های صمنبر و آمنه و دامادش میرزا گل، همسر صمنبر را در ماه رمضان به ایول فرستاد. آن‌ها نزد ملاحسین علی ایولی رفتند. ملاحسین علی (ایولی) کتمان و اظهار بی‌اطلاعی نمود، لهذا آنها بر مبنای توصیه ای که میرزا حسن کرده بود که به ماهفروزک نزد ملا علی جان بروند، آذوقه راه با مقداری روغن حیوانی برداشته و گوسفندی را قربانی نموده و به عنوان سوغات از کلکنار به سمت ساری حرکت نمودند و به ماهفروزک نزد جناب ملا علی جان رفتند. ایشان امر الهی را به آنها ابلاغ نمودند و آنها ایمان آوردند، آنگاه به کلکنار باز گشتند و امر جدید را به اقوام خویش ابلاغ نمودند و آنها جمیعاً به حلیه‌ی ایمان آراسته شدند.

کندسبن قدیم یا پرچشمه

وقتی خاندان جناب کربلایی شفیع یعنی پسرها، دخترها و دامادهایش به شکل دسته‌جمعی ایمان آوردند. اهالی کلکنار بنای اذیت و آزار گذاشتند، لذا احباً اجباراً به محلی به نام کندسبن قدیم نزدیک کلکنار که به پرچشمه^{۳۲} نیز معروف بود، کوچ نمودند. جناب کربلایی شفیع در کندسبن قدیم صعود نمود و در همان محل هم به خاک سپرده شد. ساکنین اولیه پرچشمه^{۳۳} عبارت بودند از: ظهورالله^{۳۴}، کریم‌الله^{۳۵}، آقا سید علی^{۳۶} [جمال‌الدین کلائی]، ابوالقاسم^{۳۷}، آقابابا^{۳۸} (پسر نخست کربلایی شفیع).

احتبای کلکنار در برابر کلکناری‌ها مقاومت کرده اما به علت مزاحمت افراد

متفرقه و خوانین خصوصاً فردی به نام جلال یاغی^{۴۹} احبای کلکنار را از کندسین قدیم آواره نمود و دیگر اجازه نداد که به آن محل بازگردند، لذا عده‌ای به شعبان خیل و عده‌ای به کوت رفته، سکونت گزیدند. احبائی که در کُوت ساکن شده بودند چون در مجاورت سنور^{۴۰} و ترکام^{۴۱} به سر می‌بردند، مرتباً توسط اهالی این دو روستا دچار مشکلات و تضییقات می‌شدند به‌طوری که ادامه‌ی زندگی در این محل غیرممکن شده بود لذا کوت را ترک گفتند. از میان این احبا یک خانواده آقای قهرمانی دارایی به‌ایول و بقیه به مشهدسرا که مرتعی نزدیک روستای سرتا می‌باشد نقل مکان نمودند:

شرح این واقعه در تقویم تاریخ جناب ملک خسروی چنین آمده که خلاصه‌ای در زیر نوشته شده است:

«در سال ۱۳۴۴ قمری برابر ۵-۱۳۰۴ شمسی - مطابق ۱۹۲۵ میلادی... سید جلال‌الدین کلایی یاغی... بهائیان کلکناری را متواری و اموالشان را غارت کرد.»^{۴۲}

خاندان جناب کربلایی شفیع:

کربلایی شفیع سه همسر اختیار نمود. از همسر اول به نام فاطمه سه پسر به نام‌های ۱- محمد اسماعیل مشهور به آقا بابا، ۲- محمد حسین، ۳- محمد طاهر و پنج دختر به نام‌های ۱- صمنبر، ۲- آمنه، ۳- گلچهره، ۴- ماه‌داده (ماه‌فروزه) و ۵- شکوفه داشت. از همسر دوم به نام ماه‌بانو سه پسر و یک دختر به نام‌های ۱- فریدون، ۲- داراب، ۳- جمشید و ۴- شیرین داشت، و از همسر سوم خانمی به نام میرحیات که از

روستای آمره بود، یک پسر به نام میرزاحسن کلکناری معروف به ملاحسن عمو داشت. دامادهای کربلایی شفیع ۱- آقا سیدعلی فرزند میرعلی جمال‌الدین کلایی از دودانگه هزار جریب که با گلچهره ازدواج نمود. ۲- سبزعلی فرزند غلام که با آمنه ازدواج کرد و نام فرزندانش: غلامرضا، عبدالباقی، محمدمهدی، سیف‌الله، آسیه، عمه‌جهان و حوریه. ۳- میرزاگل با صمنبر ازدواج نمود. فرزندان به نام‌های امام‌قلی، تقی، نادرقلی، باهره و زلیخا. پسران کربلایی شفیع: ۱- محمد اسماعیل مشهور به آقابابا که فرزندان او ملا خلیل، نادعلی، بی‌بی‌گل و فضا بودند. ۲- محمد طاهر که نام فرزندان او: ذکرائه، مرتضی، نازنین، زبیده و حمیده بودند. ۳- محمد حسین که فرزندانش به اسمی عبدالرحمن، گل‌برار و جان‌برار و شکوفه بودند.

فریدون که پسرش لطف‌الله فریدونی بود در سال ۱۳۵۰ شمسی در احمد آباد صعود نمود و نسلی از او باقی نماند. لطف‌الله در ایام جوانی به مدت چند سال در منزل جناب یونس خان افروخته خدمتکار بود. نگارنده به یاد دارم که در مجالسی که در روشنکوه منعقد می‌گشت، حکایاتی را از جناب خان و ایام تشریفش به حضور مبارک در عکا نقل می‌نمود و تمام اشعار جناب نعیم را از حفظ برای احبای می‌خواند.

داراب جدّ دارابی‌ها، دارای شش فرزند به نام‌های سهراب، رحمت، گل‌محمد، قهرمان، تیمور و دختری به نام گل بانو داشت. جمشید، جدّ نوبخت‌ها می‌باشد و فرزندانی به نام‌های سرالله، ذات‌الله داشت و ذات‌الله فرزندانی به نام‌های باباقلی و قدسیه داشت. سرالله فرزندانی به نام‌های مسیح‌الله،

وجیه‌الله، و آسیه داشت.

شیرین نام فرزندان او را تا به حال بدست
نیاورده‌ام.

منابع و مآخذ:

- ۲۱- امره: دهی از دهستان کلیجان رستاق بخش مرکزی شهرستان ساری در ۱۸ کیلومتری جنوب شرقی ساری واقع است.
- ۲۲- ملا حسینعلی ایولی، اول من آمن روستای ایول، برای شرح حالش به مقاله‌ای جناب احمدی به‌پیام بهائی شماره ۲۷۸ صص ۱۶-۲۳ مراجعه فرمایید.
- ۲۳- برای شرح حال جناب شیخ رمضانعلی بقای تیلکی به مصابیح هدایت جلد ۷ صص ۲۲۶-۲۶۲ مراجعه فرمایید.
- ۲۴- برای شرح حال جناب ملاعلی‌جان شهید ماهروزکی به مصابیح هدایت جلد ۴ صص ۵۳۷-۴۹۹ مراجعه فرمایید.
- ۲۵- برای شرح حال جناب سید محمدرضا شهمیرزادی به مصابیح هدایت جلد ۸ صص ۳۴-۸۲ مراجعه فرمایید.
- ۲۶- شیخ مرتضی انصاری: مجتهد اعلم شیعیان و مردی متقی بود که بعد از فوت شیخ محمد حسن صاحب‌جواهر از ۱۲۶۶ مرجع مطلق شیعیان گردید. وی با مجتهدین مقیم عراق که به تحریک شیخ عبدالحسین طهرانی در مخالفت با حضرت بهاء‌الله متفق شده بودند موافقت و همکاری نمود. تولدش به سال ۱۲۱۴ هجری قمری در دزفول و فوتش در سال ۱۲۸۱ در نجف بوده بوده‌است. از آثار متعدده وی مکاسب و فرائد الاصول معروف به رسائل مشهور می‌باشد. (نوزده هزار لغت ص ۴۳۵)
- ۲۷- ملا محمدقائمی نبیل اکبر: فاضل قائمی که از اعظم فضلاء و علماء بودند و در حکمت از مکتب ملاهادی سبزواری و در فقه و اصول مجتهد اعلم از مکتب شیخ مرتضی انصاری، در بغداد به حضور مبارک مشرف گشتند و بعد به فرموده حضرت عبدالبهاء

«مانند دریا بجوش آمد و بمثابه نهنگ دریای عشق پر خروش گشت.» به تبلیغ امرالله در خراسان و دیگر شهرهای ایران و ترکمنستان پرداختند و بلایای بسیار تحمل نمودند تا در سن ۶۴ سالگی در ۱۸۹۲ در بخارا صعود کردند. الواح مهمه‌ای به نام ایشان عزّ نزول یافته است که از آن جمله لوح حکماء یا لوح حکمت است زیارتنامه‌ای غزّا از کلک مرکز عهدابهی در حقّشان عزّ نزول یافت. شرحی از احوالشان در اول تذکرةالوفا مرقوم است. (نوزده هزار لغت ص ۹۶۷) - برای شرح احوالشان به مصابیح هدایت جلد ۱- صص ۴۲۵-۵۴۳ مراجعه نمایید.

۲۸- شرح ملاقات ملاحسن عمو با جناب نبیل اکبر را حضرت عبدالبهاء در تذکرةالوفا این چنین می‌فرمایند: «روزی این شخص محترم در بیرونی به کمال ادب روی زمین حضور نور مبین نشسته بود. در این اثنا حاجی میرزا حسن عمو معتمد مجتهدین کربلا با زین العابدین خان فخرالدوله وارد شدند. حاجی مذکور ملاحظه نمود که حضرت نبیل اکبر دوزانوی ادب روی زمین نهاده و در نهایت خضوع و خشوع نشسته، بسیار تعجب نمود، خفیا گفت: آقا شما اینجا چه میکنید؟ جناب نبیل اکبر فرمودند: به جهت همان کار که شما آمده‌اید. باری خیلی سبب تعجب آنها شد، زیرا شهرت کرده بود که این شخص ممتاز، از کل مجتهدین و معتمد عظیم شیخ جلیل است. (تذکرةالوفا - حضرت عبدالبهاء) فی ترجمه حیاة قدما الاحباء ص ۶)

۲۹- لقب شیخ عبدالحسین طهرانی است که از مجتهدین زمان ناصرالدین شاه بود که او را ظاهراً برای تعمیر بقاع متبرکه به عراق فرستاده بودند. وی عدوّ لدود حضرت بهاء‌الله و محرک ملت و دولت علیه آن حضرت بود و مکرر قصد حیات مبارک را نمود که نتیجه نگرفت، ولی به همراهی میرزا بزرگ خان قزوینی کارپرداز سفارت

ایران در بغداد آن قدر اخبار فتنه‌انگیز و افتراآمیز به‌دربار ایران و عثمانی فرستادند که منجر به تبعید حضرت بهاء‌الله از بغداد گردید. برای اطلاع بر بعضی از مکاتبات او به کتاب از طهران تا عکا مراجعه شود.

۳۰- نفحات ظهور جلد ۱، صص ۱۶۰-۱۶۲

۳۱- در مورد ملاحسن عمو آنچه تا به حال تحقیق کردم اینکه در تاریخ نبیل اصل که در ظهور الحق جلد ۴ استفاده گردیده است، نبیل او را ملاحسن عموی طهرانی می‌نامد. در ضمن او ممکن است بعد از سکونتش در طهران به این نام خوانده می‌شد و چون بعد از مرگ همسر اول و تنها پسرش در کربلا اول به کرمانشاه و بعداً به جهت دوستی و آشنایی با شاهزاده فخرالدوله به‌دربار راه یافته و چون از صدای خوشی بهره داشته و روضه‌خوانی در منازل شاهزادگان و اعیان پایتخت می‌نموده و در همان‌جا با خانمی از طبقه اعیان و اشراف ازدواج نموده، او به ملا حسن طهرانی معروف شده است و در ضمن پسری هم داشته که بعد از مرگ وی به نام پدر خوانده شده است و بعداً معروف به ملاحسن طهرانی شد و هم‌او به مشهدسِر (مَشْت سِرِه) از توابع روشنکوه که پایگاه نگهداری دام و رمه‌ی گاو بود، آمده و چند روزی مهمان خانواده‌ی آقای نورالدین شفیع‌پور بوده است و در یادداشت‌های جناب شفیع‌پور آمده است که او به جهت درخواست ارث و زمین آمده بوده و به‌ایشان گفتند که هرچه جدایشان در کلکنار داشته، به‌دست دشمنان امر افتاده و پدر بزرگش کربلایی شفیع نیز از آنجا به‌محلّی نزدیک پرچشمه رفته و در محلّی به‌نام کندس‌بن قدیم دامداری می‌کرده و در همان‌جا صعود نموده، بر مبنای یادداشت‌های جناب نورالدین شفیع‌پور و مکالمه‌ی بنده با آقای شمس‌الدین خوان یغما، این‌طور نقل شده است که نامه‌ای پدرش به‌اقوام نوشته بوده که اظهار ایمانش به‌امر مبارک برای او اثبات گشته و او از همسر دوم ملاحسن بوده و چون

بعد از مرگ پدر در طهران متولد شده، به‌نام پدر خوانده شده است. دختر این ملاحسن با رضا تجدد ازدواج نمود و رضا تجدد (۱۲۶۷-۱۳۵۲)، مترجم، روزنامه‌نگار، سیاستمدار و قاضی ایرانی بود. وی در عراق زاده شد. او فرزند شیخ العراقین مازندرانی بود. علوم حوزوی و ادبیات فارسی و عرب را در کربلا و نجف آموخت. در انتخابات دور چهارم و پنجم مجلس شورای ملی از ساری به‌نماینده‌گی انتخاب شد. رضا تجدد در کابینه‌ی محمدعلی فروغی به‌معاونت وزارت فرهنگ انتخاب شد و مدتی هم معاون وزارت دادگستری بود. او برای بار سوم و دوره‌ی چهارم مجلس نماینده‌ی ساری شد. او در سال ۱۳۵۲ در تهران درگذشت. یکی از نوه‌های دختری او به‌نام مصطفی تجدد بوده است، مصطفی تجدد (۱۲۷۸-۱۳۵۸) سرمایه‌دار و سیاستمدار ایرانی بود. او نخستین کسی در ایران بود که بانک خصوصی دائر کرد و مؤسس بانک بازرگانی بود. او در کابینه‌ی منوچهر اقبال در ۱۳۳۶ به‌سمت وزیر بازرگانی معرفی شد و در ادوار چهارم تا هشتم مجلس سنای ایران سناتور مازندران بود. (شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران تهران: نشر گفتار با همکاری نشر علم (عاقلی، باقر) او نتیجه‌ی دختری ملاحسن عمو کلکناری و نوه‌ی ملاحسن طهرانی بود.

نگارنده‌ی کتاب زندگی و شخصیت شیخ انصاری، حاج مرتضی انصاری، کنگره‌ی جهانی بزرگداشت دوست‌مین سالگرد تولد شیخ انصاری، نام تمام تلامذ شیخ مذکور را آورده است، اما نام جناب نبیل اکبر و ملاحسن عموی طهرانی یا کلکناری به‌عنوان تلامذه یا شاگردانش مذکور نیامده است. ملاحسن الواح متعددی از جمال مبارک داشته است و به‌گفته‌ی جناب ایمانی نام ملاحسن در لوحی که به افتخار علویه‌خانم نیز نازل گشته، از او ذکر شده است. و گمان می‌رود این همان ملاحسن

باشد که در بغداد به حضور مبارک از طرف علما مُشرف گردیده است. و نبیل سهوا او را طهرانی معرفی کرده است.

۳۲- وجه تسمیه پرچشمه یعنی جایکه چشمه‌های فراوان داشته باشد و نام فعلی آن هفت چشمه می‌باشد.

۳۳- در جنوب غربی روستای ایول به فاصله‌ی ۳ کیلومتری و در ۱۵ کیلومتری جنوب خاوری کیاسر واقع است و در حال حاضر هیچ آثاری و نشانه‌ای از سکونت در آن وجود ندارد.

۳۴- ظهورالله فرزند گل بابا و نام جدش قلی بود. وی ۹ فرزند داشت ۷ پسر به اسمی: عبدالعلی، نورالله، گل بابا، ابراهیم، اسماعیل، منوچهر و پرویز و دو دختر به نام‌های فریده و خدیجه.

۳۵- کریم‌الله فرزند قنبر که نام جدش میرزا گل بود و میرزا گل یکی از داماد‌های کربلایی شفیع بود. کرم‌الله سه همسر اختیار کرد. همسر اول شمسیه خواهر سیداحمد علوی و دارای سه فرزند به اسمی میرزا مهدی قنبری، نصرت‌الله نصیری و حوری شد. از همسر دوم که نامش نجیبه بود یک فرزند به نام بهیه قنبری داشت. و از همسر سوم که نامش کلثوم بود، فرزندی به نام نادره قنبری داشت.

۳۶- آقا سیدعلی فرزند میرعلی جمال‌الدین کلائی از دودانگه هزارجریب با گلچهره دختر کربلایی شفیع ازدواج نمود. آقا سیدعلی یکی از چوپان‌های کربلایی شفیع بود و با توجه به حسن رفتارش کربلایی شفیع دخترش گلچهره را به همسری وی در آورد و در اثر این اقتران سه فرزند به اسمی سید ابراهیم، سید نسا و سیده کلثوم داشت. (او جد علوی‌ها است.)

۳۷- ابوالقاسم جد جان‌الله و باب‌الله ولی‌پور که در روستای بهائی شعبان خیل سکونت دارند. ابوالقاسم بعدا در سر مرتع و پایگاه دامش به وسیله‌ی یاغی‌ها ضرب و شتم فراوان شده و او را همراه میرزاعلی کلکناری

داغ و درفش نموده و هر دو این عزیزان به مقام شهادت فائز شدند و شرح این واقعه را در قسمت ضوضای یاغیان می‌آوریم.

۳۸- محمد اسماعیل مشهور به آقابابا فرزند اول کربلایی شفیع که نام فرزندانش نادعلی و ملاخلیل است.

۳۹- و هم‌چنین در تاریخ و مشاهیر چهاردانگه و هزارجریب مازنداران که شرحی است مختصر از نوشتار شیخ سیف‌الله یساری در این وب‌لگ می‌خوانیم:

<http://chahardangeh.blogfa.com/post/48>

[...قضیه برخورد مرحوم یساری با سید جلال جمال‌الدین کلائی بنا به گفته‌ی پیران طایفه از این قرار است که در سال‌هایی که مرحوم یساری نماینده تام‌الاختیار والی مازندران یعنی امیر اکرم در منطقه‌ی چهاردانگه بود (نامه‌ی مورّخه سوم تیر امیر اکرم به شیخ سیف‌الله یساری مؤید این مطلب است) مأموریت داشت تا ضمن اداره‌ی اولین مدرسه در کیاسر سایر مسائل فرهنگی و اجتماعی و سیاسی آن‌حدود را سر و سامان دهد. در این رابطه اجبارا با یکی از یاغیان آن‌زمان به نام سید جلال جمال‌الدین کلائی مدت‌ها درگیر می‌شود و بالاخره موفق می‌شود تا با ترغیب سیدجلال در امر خروج بهائی‌های آن منطقه، دیگر ساکنین آن‌جا را در امان نگاه دارد.]

۴۰- سنور: دهی از دهستان سورتیچی بخش شهرستان ساری واقع در ۱۶ کیلومتری شمال شرقی کیاسر.

۴۱- ترکام: دهی از دهستان سورتیچی بخش شهرستان ساری واقع در ۱۰ کیلومتری جنوب کیاسر.

۴۲- تقویم تاریخ ملک خسروی- ص ۱۴۹



تاریخ امری روشنکوه

عادل شفیع پور

(دهی از دهستان درکاسعیده، بخش چهار دانگه شهرستان ساری) سرچشمه می گیرد از شمال آبادی گذشته به رودخانه‌ی تَجَن و دریای خَزَر میریزد.^{۲۴}

(ادامه از شماره‌ی قبل)

«... یا سید علی علیک بهائی اسمت لدی المظلوم مذکور و این لوح مبین از افق عنایت رب العالمین مخصوص تو اشراق نمود حمد کن مقصود عالم را به این فضل بزرگ...»
(لوحی خطی حضرت بهاءالله خطاب به جناب سید علی جد خاندان علوی)

قریه‌ی روشنکوه:

وجه تسمیه روشنکوه
روشنکوه [رُوشَن کُوه] در آغاز مرتع و جنگل بود. در قسمت پائین محل، چشمه‌ی آب معدنی قرار داشت بنام دارتام که مردم از هر طرف به جهت شفای امراض از آب این چشمه استفاده می نمودند و هنوز هم این آب معدنی وجود دارد و مورد استفاده مردم از دور و نزدیک (منطقه‌ی چهاردانگه) قرار می گیرد. روشنکوه ابتدا به علت وجود این چشمه‌ی آب معدنی به دارتام معروف بود. زمانی که این مرتع از وراثت حاج مصطفی خان سورتیچ به وسیله‌ی میرزا عین الله خریداری شد، نفوسی دامدار آنجا ساکن شدند، روایت است گاوی تلف شده و یا گرگ خورده و از آن به بعد به رَشْمَنگو معروف گردید. رَش (Rash) به لهجه‌ی محلی یعنی قهوه‌ای متمایل به زرد و مَنگو (Mango) یعنی گاو ماده.

به روایت دیگر اسم این محل رَشمان کوه بوده به دو علت: ۱- وجود کوه‌های قهوه‌ای متمایل به زرد در نزدیک منطقه ۲- وجود انبوه درخت‌های جنگلی راش در جنگل اطراف قریه. باید اذعان کرد که اکثر قریب به اتفاق احتیای مطلع نام روشنکوه [رَشْمَنگو] را تأیید نمودند. رَشْمَنگو در زمان حضرت عبدالبهاء یا حضرت ولی امرالله به روشنکوه تسمیه یافت. نگارنده با تحقیقات زیاد موفق

روشنکوه روستایی است از توابع بخش چهاردانگه شهرستان ساری در استان مازندران ایران.

جمعیت:

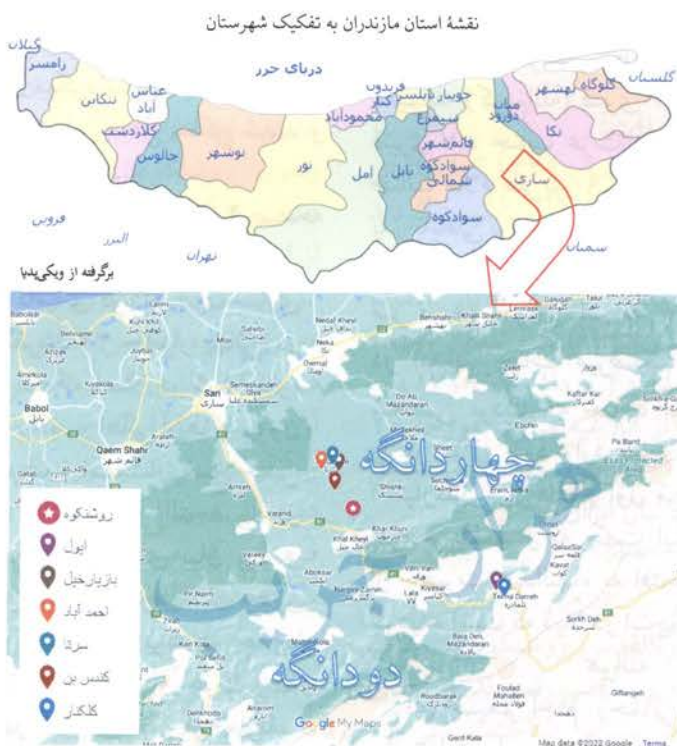
این روستا در دهستان گرماب قرار داشته و بر اساس آخرین سرشماری مرکز آمار ایران که در سال ۱۳۸۵ صورت گرفته جمعیت آن ۳۴ نفر (۱۵ خانوار) بوده است.^{۲۵}

معرفی قریه‌ی روشنکوه:

قریه‌ی روشنکوه در بخش چهاردانگه سورتیچی واقع شده است که قسمتی از هزار جریب می باشد. «دهی از دهستان پیروجه بخش چهاردانگه... طول جغرافیایی ۵۳ درجه و ۲۲ دقیقه و عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۳ دقیقه ارتفاع متوسط ۹۲۰ متر، پای کوهی معتدل و مرطوب که در ۴۴ کیلومتری خاور (شرق) شهر ساری واقع است. رودخانه‌ی پلاروی که از بلندی ششک

و پسرشان آقا سید حبیب‌الله به روشنگره^{۲۵} این محل بایستی در زمان حضرت عبدالبهاء به روشنگره نامیده شده باشد. اما نام این ده تنها به دهی که همه بهائی بودند و تنها نام عین‌الله پدر جناب نورالدین شفیع پور مذکور گشته است که جناب سینا و یا پسرشان با او در طهران هنگامی که در مدرسه تربیت درس می‌خوانده، آشنا گشتند و به روشنگره

به زیارت لوح یا توقیعی مبنی بر این مسئله نشدم، تنها در یادداشت‌های جناب نورالدین شفیع پور به توقیعی از حضرت ولی امرالله اشاره رفته است مبنی بر تسلیم خطاب به جناب سید احمد علوی، در توقیعی خطاب به جناب فروغ بصری که میفرمایند در قریه‌ی روشنگره به جهت صعود صبیّه جناب سید احمد علوی روشنگوهی، ذکیه خانم، مراتب



به جهت سفر تشویقی تشریف بردند.

ساکنین اولیه‌ی قریه‌ی روشنگره:

تعدادی از احبای روشنگره که از کاندسین قدیم آورده شده بودند مدتی در مشهدسرا سکونت داشتند و زمین‌های روشنگره را از وراثت حاج مصطفی خان سورتیچ خریدند و در آنجا اقامت نمودند. ساکنین اولیه‌ی قریه

تسلیم مرا ابلاغ داشته و به جهت ارتقای روح ایشان در اعتاب مقدسه دعا می‌فرمایند. اما راجع به وجه تسمیه روشنگره تا کنون تقیعی یا لوحی نیافتم. بعضی از نفوس مطلع روشنگوهی اظهار میدارند که این محل در زمان حضرت عبدالبهاء به روشنگره تسمیه یافت و بعضی نیز زمان حضرت ولی امرالله را ذکر نمودند. با توجه به سفر جناب سینا

روشنکوه به ترتیب عبارت بودند:

از جنابان ۱- آقا سید علی جمال‌الدین کلاهی، جدّ اعلاّی علوی‌ها و داماد جناب کربلائی شفیع ۲- میرزا عین‌الله پدر جناب نورالدین شفیع پور ۳- غلامرضا، دایی میرزا عین‌الله، ایشان به غلامرضا مختآباد معروف بودند. ۴- سیف‌الله برادر غلامرضا ایشان نیز به سیف‌الله مختآباد معروف بودند. این دو برادر پسران آمنه و نوه‌های کربلائی شفیع بودند. این نفوس اقامت دائم نداشتند، بیلاق و قشلاق میکردند. بعد به تدریج اقوام و بستگان آن‌ها در این محل ساکن شدند و به‌طور دائمی اقامت نمودند.

در این باره در اسرارالآثار جلد ۴ صفحه ۴۷ چنین آمده است:

«روشنکوه دامنه‌ی کوه به قرب ساری مازندران تقریباً ۲۴ خانوار بهائی در آنجا ساکن‌اند که اصلاً در شبه مغاره کوه کلکنار بودند و اهالی آن‌ها را بیرون نمودند. اعراف و اسبقشان شیخ حسن معروف به کلکناری فارغ‌التحصیل در عراق عرب و از علمای بیان بود و الواح و آثار بسیار از دوره‌ی بیان و دور ابهی در ترکه‌اش باقی بود. در حدود سال ۱۳۰۰ ه. ق به عراق عرب رفته و در آنجا در گذشت. دیگر از معاریف بهائیان کلکنار آقا شفیع بود.»^{۴۶}

تأسیسات امری و مادی

اولین محفل روحانی روشنکوه:

نگارنده در مکاتباتی که با متصاعد الی‌الله جناب نورالدین شفیع‌پور [پدر بزرگ عزیزم] در مورد تشکیل اولین محفل روحانی روشنکوه داشته‌ام، ایشان اظهار داشتند که جناب حاج طاهر المیری طی اسفار

تبلیغی-تشویقی که به صفحات مازندران داشتند در سال تقریبی ۱۳۰۵ یا ۱۳۰۶ هجری شمسی مطابق با ۱۹۲۶ میلادی، به مدّت نه روز در روشنکوه اقامت نمودند. در این ایّام که غیر ایّام رضوان بود امر به انتخاب و تشکیل محفل روحانی نمودند. اولین اعضای محفل روحانی عبارت بودند از ۱- جناب سید احمد علوی ۲- جناب قلی قلی‌زاده ۳- جناب محمد حسن شفیعی^{۴۷} ۴- جناب مرتضی طاهری ۵- جناب کلیم‌الله (کریم‌الله) قنبری ۶- جناب نورالله قنبری ۷- جناب عزت‌الله روشنکوهی ۸- جناب غلام علی‌پور ۹- ذات‌الله [مختآباد] پدر باباقلی نوبخت. [در سال‌های بعد حوریه خانم همسر جناب سید احمد، دختر جناب میر ضیغم امره‌ای هم به عضویت محفل در آمدند. جناب میرضیغم امره‌ای^{۴۸} اول شخصی بودند که جناب ملارضای تلکی را در منزل خود وارد نمود و اتاقی را در اختیارشان قرار داده و اوّل منّ امن روستائی امره می‌باشند و به جهت ایشان لوحی نیز از حضرت عبدالبهاء به افتخار ایشان نازل گردیده است که ذیلاً در اینجا درج می‌گردد.

هو‌الله

ای ضیغم آجام رحمانی، نفوس به منزله‌ی طیورند، یک پرندۀ عقاب اوج عزّتست و یک طیر باز سفید شکارافکن و مرغی قمری مرغزار و چمن، طیری کبک کهسار و صحرا و لاله‌زار و دمن و خلق‌الله النفوس اطواراً. ولی تو ضیغم بیشه‌ی ذوالمنن باش و شکار افکن گرد تا در این میدان جولانی کنی و چوگانی زنی و گوئی بربائی، ولی به حکمت مسطور در کتاب. آن دیار موطن حضرت مقصود روحی و ذاتی

و کینونتی لأحبائه الفداست و شماها
 هموطنان تیر آفاق، ملاحظه فرمائید که
 چه سزاواراست. ع ع
 (مکاتیب جلد ۸ - صص ۱۱۸-۱۱۹)
 از آنجایی که کل اعضا محفل روحانی
 فاقد سواد بودند بنا به توصیه‌ی جناب
 مال‌میری جناب نورالدین شفیع‌پور که در
 آن زمان محصل پنجم یا ششم ابتدائی بودند
 در نفس جلسه حاضر می‌شدند و تصمیمات
 محفل را یادداشت می‌کردند.

کتابخانه و موقوفات:

در روشنگر در سال ۱۳۲۹ کتابخانه‌ای
 تحت عنوان ملاحظه عمو تأسیس گردید
 و از طرف جامعه مساعدت شد. «... به
 کتابخانه‌های جدید التأسيس: پل سفید،
 ارطه، روشنگر مساعدت شده است.»
 (اخبار امری شماره ۴ مرداد سال ۱۳۲۹)
 (استخراج از ابلاغیه مبارک مورخه ۲۰
 آگوست ۱۹۳۷ میلادی خطاب به محفل
 روحانی ملی بهائیان ایران)

حظيرة القدس:

زمین حظيرة القدس روشنگر را جناب
 نورالدین شفیع‌پور تقدیم نمودند و احبای
 محل با تشریک مساعی ساختمانی در این
 محل تأسیس نمودند. وقتی حظيرة القدس
 ساخته شد، زنگی نصب نمودند. در
 شب‌هایی که جلسه تشکیل می‌شد برای خبر
 نمودن احبای این زنگ را می‌نواختند. صدای
 زنگ تا روستای روبرو خورد^{۴۹} و سادات
 محله^{۵۰} می‌رفت. ایام صیام وقت سحر و
 افطار نیز این زنگ را به صدا در می‌آوردند.

مدرسه: ۵۱

در روشنگر مکانی به عنوان مدرسه
 تأسیس نگردید. حظيرة القدس را مدرسه
 نمودند. مدرسه‌ی روشنگر ابتدا به نام
 دبستان ملی بهائیان روشنگر بود. اولین
 معلمی که در مدرسه‌ی روشنگر تدریس
 کرد جناب میرزا مهدی قنبری بود که به
 گفته‌ی خودشان در سال ۱۳۱۳ تدریس در
 این مدرسه را شروع نمودند. ایشان حدود ۴
 سال در مدرسه‌ی روشنگر تدریس نمودند.
 جنابان: سید اسماعیل علوی، ضرغام الدین
 علوی، پنجمی قنبری، نعمت‌الله عباسی،
 رسول روشنگری، وجیه‌الله شفیع و
 عده‌ای دیگر از شاگردان ایشان بودند. بعد
 از ایشان شکرالله خطیبی که اهل دامغان بود
 در روشنگر ایمان آورد و سه تا چهار سال
 در روشنگر تدریس نمود. معلم دیگری از
 قم به نام حائری که در همان‌جا (قم) ایمان
 آورد و به دلیل اینکه خانواده‌اش او را اذیت
 و آزار می‌نمودند به روشنگر آمد و حدود
 دو سال تدریس کرد. بعد از او امیر هوشنگ
 فرهنگی که مسلمان و اهل تسنن و کرد
 بود، حدود دو سال معلم بود، ایشان یازده
 ماه تدریس کتب علمی در مدرسه می‌کرد
 و بعد از تبلیغ و آشنایی با امر مبارک به
 وسیله‌ی جناب نورالدین شفیع‌پور یک ماه
 نیز به بچه‌ها دروس امری تدریس می‌کرد.
 وقتی مدرسه دولتی شد به نام دبستان فیض
 روشنگر تسمیه یافت و پرویز ملکی به عنوان
 معلم آمد. بعد از ایشان عزیزالله سبحانی اهل
 زیرآب سواد کوه یک سال معلم روشنگر
 بود. به علت کمبود دانش‌آموز این دبستان با
 همین نام به احمد آباد منتقل شد. سبحانی
 نیز به احمد آباد رفته به تدریس ادامه داد.
 عزیز الله سبحانی مُتَعَصِّب و مُبْغَض بود

رساله پایانی^{۵۳} خود داشته‌اند راجع به تأسیس مدرسه در روشنکوه مطالب ذیل را نقل نموده‌اند:

اولین مدرسه‌ی روشنکوه به همت محفل روحانی آن حدود سال ۱۳۱۴ ه.ش افتتاح شد و به نام مدرسه‌ی ملی بهائیان روشنکوه مشهور گشت. این مدرسه چهار کلاسه بود یعنی شاگردان در یک کلاس در چهار رده می‌نشستند.

محل و ساختمان مدرسه:

محل مدرسه ابتدا در منزل خود احبّا بود ولی بعداً ساختمانی برای مدرسه ساخته شد که حظیرةالقدس هم بود و بر طبق ساختمان‌های آن دوران دیوارهایی از گل داشت. در ابتدا اطفال در یک اطاق بر روی نم می‌نشستند اما به تدریج نیمکت‌های چوبی برای آنان ساخته شد و به مدرسه شکل پیشرفته‌تری داد.

مدیر - ناظم:

در هر مرحله معلّم نقش مدیر و ناظم را هم داشت و مدیر و ناظم مستقلی برای مدرسه وجود نداشت.

معلّمین:

اولین معلّم دبستان روشنکوه آقا میرزا مهدی قنبری بود. ایشان از شش سالگی به همراه جناب عبدالعلی مظلوم معروف به شهاب به ایول رفتند. حدود سه سال در ایول تحصیل کردند سپس به ساری رفته در منزل شیخ زین العابدین ابراری (معلّم مدرسه تأیید ساری) در مدرسه‌ی فوق‌الذکر به مدت دو سال تحصیل نمودند. وقتی به زادگاه خود

و اهانت می‌کرد. و روزی که جناب سعید خوان یغما از محفل مقدس روحانی ساری برای محفل روشنکوه پیام و متحدالمالی آوردند که در آن خبر صعود حضرت ولی امرالله درج بود، سبحانی وقتی این خبر را شنید در مدرسه برای محصلین جشن برپا نمود. محفل روحانی روشنکوه به احبّا ابلاغ کرد که بچه‌ها را به مدرسه نفرستند. چون مدرسه دولتی بود و به مدت بیست روز تعطیل شد. محفل روحانی روشنکوه شرحی در مورد علت تعطیلی مدرسه برای محفل روحانی ساری نگاشت. معلّم (سبحانی) بعد از بیست روز خود را به اداره‌ی فرهنگ آن‌زمان معرفی نمود. رئیس فرهنگ، علی درودکار عضو محفل روحانی ساری نیز بود. از سبحانی پرسید: کجا بودی؟ سبحانی گفت: روشنکوه! او سیلی به صورتش نواخت و گفت بیست روز است که مدرسه تعطیل شده و تو وظیفه داشتی خودت را معرفی کنی. چه کار به دین مردم داری؟ اگر می‌خواهی پرونده‌ات را به کارگزینی ندهم، مثل بچه‌ی آدم برو درس بده.

در دوره‌ی سپاه دانش^{۵۴} چون روشنکوه محصل نداشت نمی‌توانست به نام روشنکوه مدرسه باز کنند در نتیجه به اسم شهاب روشنکوه مدرسه باز کردند. روشنکوه دو قسم شد ۱ - روشنکوه ۲ - شهاب نام.

معلّمین سپاه دانش به نام‌های اصغر مهاجر زاده، سید رضا اسکوئی و علی اکبر کرمانیان در سه دوره به روشنکوه آمدند که هر دوره یک سال بود. بعد از سپاه دانش معلمی به نام غلام فکری از خوی آمد. مدت دو سال تدریس نمود. در این دوره سبحانی مدرسه به احمد آباد منتقل شد. در تحقیقی که خانم شقایق ایقانی در

روشنکوه باز گشتند حدود پانزده سال داشتند. در این هنگام به تشویق احتای روشنکوه علی‌الخصوص آقا نورالدین شفیع‌پور و آقا سیداحمد علوی شروع به تدریس کردند و بدین ترتیب مدرسه‌ی روشنکوه شروع به کار نمود.

در همان سال اول شهرت افتتاح این مدرسه بهائی سبب گردید تا ارباب روستای مجاور روشنکوه، یعنی روستای حاجی کلا (که غنی خلخال نام داشت و فرد متعصبی بود) با کمک حکومت ناحیه‌ی ژاندارمری، با رشوت استواری را به روشنکوه گسیل نموده تا سعی در تعطیل مدرسه نماید. آن ژاندارم نیز چند تن از اعضای محفل روحانی روشنکوه را دستگیر نموده، چوبکاری کرد و پس از اخذ جریمه آنان را نزد ارباب غنی خلخال برد، او نیز که فرد سالوسی بود و قصد آشکار نمودن دشمنی خود را نداشت به ظاهر وساطت کرده اعضای محفل را آزاد کرد.

در این واقعه معلم و اطفال دبستان از ترس متواری گردیده، مدت سه روز پنهان شدند. این مسئله باعث شد که ناچاراً تابلوی مدرسه برداشته شود. اما تعلیم اطفال هم چنان ادامه داشت. بعد از حدود چهار سال آقای قنبری دست از تعلیم کشیدند و مدرسه شش ماه تعطیل گردید تا اینکه معلم جدیدی به نام شکرالله خطیبی عهده دار تدریس در دبستان گردید (ایشان اهل سمنان و مسلمان زاده بودند اما توسط بهائیان بزرگ شده، اظهار ایمان می‌نمودند) آقای خطیبی ۵۴ حدود سه سال به امر تدریس اشتغال داشتند.

پس از ایشان نوبت به آقای حائری رسید که ظاهراً بر اساس تقاضای محفل روشنکوه از سوی محفل روحانی ساری به روشنکوه فرستاده شدند. ایشان بهائی و اهل قم بودند

و در مجموع دو سال در این مدرسه تدریس نمودند.

پس از آقای حائری نوبت به فرد مسلمانی به نام امیر هوشنگ فرهنگی ۵۵ رسید که اهل کردستان بود که به‌طور اتفاقی ساکن روشنکوه گردیده بود. ایشان نیز حدود دو سال عهده دار تدریس در دبستان گردیدند. آخرین معلم دبستان فردی مسلمان اما محب به نام حسین جلالی بود که اهل کلکنار بود و مدت یک سال در روشنکوه تدریس نمود.

محصلین:

در سال اول تأسیس مدرسه تعداد شاگردها تنها شش نفر بود به اسامی: ۱- ضرغام‌الدین علوی ۲- رسول روشنکوهی ۳- وجیه‌الله شفیع ۴- نعمت‌الله عباسی ۵- اسماعیل علوی ۶- پنج‌علی قنبری
سال دوم از روستای سقندین کلا (سقندی کلا) ۵۶ یک نفر محصل جدید به نام سیدعلی اکبر احمدی به این جمع اضافه شد. در سال‌های بعد تعداد شاگردان اندکی افزون گشت...

دروس شامل موارد ذیل بود: ۱- حساب و شمارش ۲- فارسی ۳- املا ۴- مشق خط ۵- تاریخ ۶- جغرافیا.

وسایل نوشتن شامل دفتر، قلم نی، و مداد بود. دفتر از ساری تهیه می‌شد. اما قلم نی‌ها را به کمک نی‌های بلند می‌تراشیدند و برای مرکب نیز از دوده‌ی چراغ نفتی استفاده می‌کردند و مرکب می‌ساختند.

مخارج مدرسه: «از شاگردان با بضاعت حدود پنج قران شهریه گرفته می‌شد. به علاوه توسط اهالی محل برنج، حبوبات، سبزیجات، و مرغ و خروس به معلم اهدا می‌شد... حدود سال ۱۳۲۶ ه.ش بر اساس

منابع و مآخذ:

- ۴۳- « سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۹۰ جمعیت تا سطح آبادی برحسب سواد» (فارسی). مرکز آمار ایران ۱۳۹۰. بایگانی شده از نسخه‌ی اصلی در ۱۵ نوامبر ۲۰۱۲.
- ۴۴- اطلس گیتا شناسی استان‌های ایران تهران: ۱۳۸۳ خ
- ۴۵- مندرج در مصابیح هدایت جلد ۱ صص ۱۵۴-۱۵۶
- ۴۶- بنا به نوشته‌ی جناب نورالدین شفیع‌پور و مکالمه تلفنی با جناب بدیع‌الله ایمانی، ملاحسن دو سفر به عتبات داشته است بار اول در ایام جوانی به جهت تحصیل علوم دینی و بار دوم برای سکونت دایمی که در همانجا هم وفات یافته است. ایشان دو همسر اختیار نموده یکی از اهالی روستای امره که از اقوام مادری بوده و دیگری همسری که در کربلا اختیار نمود.
- ۴۷- محمد حسن شفیعی که مشهور به آقاعمو بود. ایشان برادر عین‌الله و عموی نورالدین شفیع‌پور بودند.
- ۴۸- مصابیح هدایت جلد ۷- ص. ۲۳۵... ملا رمضان هم که چنین دید خود از آهودشت کوچیده و به قریه‌ی امره رفت به منزل مشهدی میرضیغم نامی که از جوانمردان محل شمرده می‌شد، ورود کرد و او هم یک باب اتاق به جنابش داد.
- ۴۹- آخرد یا آخورد: دهی از دهستان سورتیچی بخش چهاردانگه شهرستان ساری واقع در ۴۳ کیلومتری جنوب شرقی ساری.
- ۵۰- سادات محله: دهی از دهستان سورتیچی بخش چهاردانگه شهرستان ساری واقع در ۴۵ کیلومتری جنوب شرقی ساری دو روستایی آخورد و سادات محله در مجاور روستایی کندس‌بن هستند و از روستای آخورد ۲ الی ۳ نفر به امر بهائی اقبال نمودند، آقای رمضان حاجیان و آقای جبار هاشمی که به واسطه‌ی تبلیغ و سرپرستی جناب اسماعیل علوی به امر مبارک ایمان آورده و با ازدواج ایشان با یک دختر بهائی موجب سکونت ایشان در روشنگوه

تقاضاهای مکرر محفل روحانی روشنگوه و پیگیری و حمایت‌های بی‌دریغ آقاسید احمد مقدسی بالاخره مدرسه‌ی روشنگوه دولتی گردید و به نام مدرسه فیض روشنگوه، در همان محل حظیرةالقدس شروع به کار نمود^{۵۷} اما چون شاگرد نداشت عملاً تعطیل گردید و بالاخره در سال ۱۳۳۷ به روستای احمد آباد انتقال یافت.

حمام:

جناب نیک‌آئین در روشنگوه حمام ساختند. این حمام سه دوش داشت. حمام مزبور در حال حاضر تخریب شده و خانه‌های مسکونی هر یک دارای حمام می‌باشند.

گلستان جاوید:

گلستان جاوید روشنگوه اول در پائین محل بود که مشهور به پایین‌مزار بود، بعد از صعود جناب آقا سید عبدالحسین نوهی آقا سیدمحمد رضا شه میرزادی در روشنگوه، بر طبق وصیت‌شان، ایشان را روی تپه‌ای که در بالای آن قریه بود به خاک سپردند. ایشان با آقا عین‌الله، پدر جناب شفیع‌پور، از اهالی روشنگوه در امره و ساری در مدرسه مصطفی خان درس می‌خواندند. آقا سید عبدالحسین بر اثر تب زرد (Salmonella Typhi) صعود نمود و اولین قبر گلستان جاوید روشنگوه قبر ایشان می‌باشد و به نام «قبر آقا» مشهور است. بعد آقا عین‌الله نیز که برای ادامه تحصیل به مدرسه تربیت طهران رفته بود، یک سال بعد از صعود دوست عزیزش به همان مرض تب زرد گرفتار شده و صعود نمود و در همان گلستان جاوید دفن گردید.

گردید.

۵۱- مدارس فراموش شده بهائیان آموزش و پرورش
نوین در ایران ۱۹۳۴-۱۸۹۹م- سلی شاهوار
صص ۲۸۱-۲۸۲

۵۲- سپاه دانش: مطابق لایحه‌ی ایجاد سپاه دانش
ماده‌های ۵، ۷، و ۸ دیپلمه‌ها و مراتب
بالاترشان با قید قرعه وارد سپاه دانش شده و
چهار ماه آموزش دیده و بقیه‌ی دوره‌ی خدمت
سربازی را در یکی از روستاها به کودکان
روستایی دانش می‌آموختند. (تاریخ مازندران
اسماعیل مهجوری ج ۲ ص ۳۳۲).

۵۳- تاریخچه‌ی مدارس بهائی مازندران-
صص ۱۵۰-۱۵۵

۵۴- آقای شکرالله خطیبی که از اهالی سمنان بودند
و با آشنا شدن با آقای نورالدین شفیع‌پور برای
معلمی و تدریس به روشنگر آمدند. بعداً
به ساری آمده و با خانواده جناب شفیع‌پور
معاشرت داشتند و به امر مبارک ایمان آوردند.
ایشان با خانمی از اهالی چورت که مسلمان
بود ازدواج نمودند و در آنجا سکونت نمودند
و صاحب یک دختر و پسر شدند، و در ایام
کهولت به ساری آمدند و بعداً به وسیله‌ی جناب
مهندس سیاوش شفیع‌پور در شرکت کاغذسازی
مانا- کانادایی مشغول به کار شدند، ایشان خیلی
دوست داشتند دخترشان ازدواج بهائی نماید،
پسرش نزد نگارنده درس ریاضی و فیزیک و
عربی برای رفع اشکال می‌خواند و به تشویق
جناب خطیبی ما با هم صحبت امری می‌کردیم
و به مطالعه‌ی کتب امری علاقه داشت و اظهار
ایمان می‌نمود و نگارنده ایشان را نزد جناب
توکلی بردم و اظهار ایمان نمود، اما در آن هنگام
تشکیلات در ایران بنا به دلایل امنیتی تسجیل
نمی‌نمود و نماز هم حفظ کرده و می‌خواند و
مناجات تلاوت می‌نمود. این دوست عزیز و
وجود نازنین متأسفانه در جنگ ایران و عراق
کشته شد و جناب خطیبی بعد از مرگ ایشان
دق کرد و به عالم بالا صعود نمود. رضوان‌الله
علیه.

۵۵- جناب امیر هوشنگ فرهنگی بنا به گفته‌ی جناب
جلال و هوشنگ شفیع‌پور ایشان از اهل تسنن

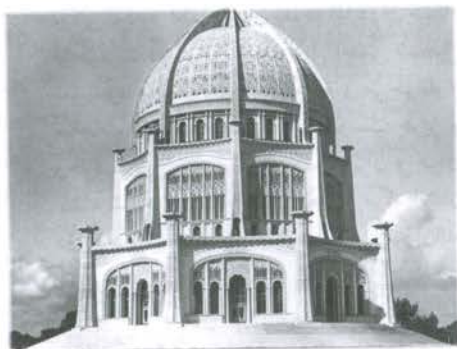
و از اهالی کرمانشاه بودند و کلاس دبیرستان
را تمام کرده بود. ایشان با پسر عموی‌شان که
هر دو عاشق دختر یکی از اقوام بودند به نزاع
می‌پردازند و چون کار به مشاجره کشیده و ایشان
پسر عموی خود را کتک زده و وی بیهوش شده
بود، ایشان به خیال آنکه او به قتل رسیده بدون
اطلاع خانواده می‌گریزد و سر از مازندران در
آورده و نزد اشکوری‌ها [افرادی که در آن زمان
درختان را قطع کرده، الوار می‌ساختند] به
عنوان آشپز مشغول می‌شود. اما گویا در این کار
مهارت نداشته و آن‌ها او را اخراج نمودند و او
به احمد آباد آمده نزد جناب ضرغام‌الدین علوی
رفته تقاضا کار می‌کند که به عنوان چوپان او را
مشغول نمایند. در همین هنگام آقای نورالدین
شفیع‌پور و آقای..... از طرف محفل ساری که
مرکز قسم بود به احمد آباد آمده بودند تا برای
تشکیل محافل بازیارخیل و سرتا و احمد آباد،
اقدام نمایند و چون ایام رضوان بود و شب در
منزل جناب ضرغام علوی مهمان بودند جناب
فرهنگی نیز با کمال ادب و خضوع نشسته
بود آقای..... مسئله‌ای طرح نمود و پاسخ را
از حاضرین طلب نمود، ایشان بلافاصله آنرا
جواب می‌گویند و جناب شفیع‌پور از او ستوایی
نمودند و پرسیده که آیا ایشان حاضر هستند
به بچه‌ها درس بدهند و در مقابل هم مزد و
اجرت دریافت خواهند داشت. باری ایشان با
کمال میل قبول می‌نمایند و در کتاب (مدارس
بهائی در مازندران) اثر شقایق خانم ایقانی هم
این مطلب نقل شده است که ایشان بعد از
دو سه سال متوجه می‌شوند که فرد مضروب
نمرده و از آقای شفیع‌پور درخواست می‌کند که
به شهر خود بر گردد. ایشان در این مدت به
وسیله‌ی جناب نورالدین شفیع‌پور تبلیغ می‌شود
و کتب بهائی را مطالعه و به شاگردان خود به
درخواست ایشان درس اخلاق هم می‌دهد، از
عمو جانم هوشنگ شفیع‌پور نقل هست که
می‌گوید ما نماز کبیر و خیلی از ادعیه‌ی بهائی
را از ایشان آموختیم و هم‌او تمنای قلبی خود را
به جناب شفیع‌پور می‌گوید که میل دارم قبل از
بازگشت به آغوش خانواده به تمنا و آرزوی قلبیم

فوقاً اشاره شد که ملکه‌ی رومانیا به وسیله‌ی میس مارثا روت به امر الهی اقبال کرد. به عنوان مسک‌الختم یکی از نظریاتی را که این ملکه نسبت به آثار بهایی ابراز کرده ذیلاً نقل می‌کنیم:

«نوشته‌های بهائی حاوی ندای صلح است و ورای محدودیت مرزها و در فراز همه‌ی تفاوت‌های آداب و عقاید این آیین دینانی است که بر روحانیت الهی باطنی متکی است و بر این حقیقت تکیه دارد که خدا عشق و محبت است. آیین بهائی به ما می‌آموزد که هر کینه‌ای، هر سوءظنی، هر دسیسه‌ای، هر کلام خشن و حتی هر وطن‌پرستی متمایل به پرخاش و تعدی بیرون از قانون اساسی خداست. اعتقادات خاص یا محدود کننده تنها صورت ظاهر دین هستند در حالی که قلب دین با عشق الهی می‌طپد و هیچ قوم و قبیله‌ای و هیچ نژادی را بیگانه نمی‌شناسد»^۶

مآخذ:

- ۱- حصن حصین شریعت الله ص ۴۰
- ۲- کتاب قرن بدیع صص ۵۰۸ و ۵۰۹
- ۳- حصن حصین شریعت الله ص ۴۲
- ۴- حصن حصین شریعت الله ص ۴۲
- ۵- همان مآخذ ص ۴۶
- ۶- کتاب قرن بدیع ص ۴۳۰



به زیارت بیت مبارک شیراز بروم و قبل از ترک ایشان احیا در روشنگره و محفل روحانی جلسه تشکیل می‌دهند و حدود ۱۰۰ تومان جمع‌آوری نموده به او هدیه می‌دهند و ایشان هم اول به زیارت بیت مبارک رفته و بعد به شهر خود بر می‌گردد و بعداً ادامه تحصیل داده و به مقام و رتبه‌ی دادستان فرمانداری استان ایلام می‌رسد. یکی از دوستان بهائی به نزد آقاخان (پدر بزرگ) آمده بود و چون در آنجا کار می‌کرد، توصیه‌ای بگیرد و بعداً برای پدرم تعریف می‌کرد وقتی جناب فرهنگی نامه‌ی جناب شفیع‌پور را گرفت، آنرا بوسیده و بر روی چشم نهاد و گفت اطاعت امر ایشان می‌نمایم و کارش را انجام داد. از محبت خارها گل می‌شود.

- ۵۶- (سقندی کلا: دهی از دهستان کلیجان رستاق بخش مرکزی شهرستان ساری واقع در ۲۳ کیلومتری جنوب خاور شهر ساری)
- ۵۷- (مدارس بهائی در مازندران نوشته شقایق ایقانی صص ۱۵۰-۱۵۵)

(ادامه در شماره آینده)

ادامه از صفحه ۲۱

طوفان‌هایی که ممکن است در مستقبل ایام بر هر یک از قارات وارد آید شدید و تغییراتی که بر اثر هجوم بلایا و آفات ناگهانی از خارج بنیان‌کن و تشنج‌جات نظم جهانی الهی که در حال جنین است از داخل در حیات و اساس آن ملت مؤثر باشد، ما با اطمینان کامل به کلمات حضرت عبدالبهاء مطمئن هستیم که آن جمهوری کبیر که به منزله‌ی صدفی این عضو گران‌بهای جامعه‌ی پیروان حضرت بهاء‌الله را در آغوش دارد، مظفر و منصور وحدت خود را حفظ کرده به حرکت خود ادامه خواهد داد تا سهم کامل خود را در ظهور و ترقی و به ثمر رساندن مدنیت جهانی که ولید صلح اعظم و نشانه‌ی خاص عصر ذهبی دور حضرت بهاء‌الله است ایفا کرده، آخرین وظیفه‌ی خود را انجام دهد»^۵

تاریخ امری روشنکوه

عادل شفیع پور

(ادامه از شماره‌ی قبل)

نواحی اطراف قریه‌ی روشنکوه

کوت: (۵۸)

کوت در دو کیلومتری شمال غربی شعبان خیل و مابین کیاسر و کلکنار و شمال غربی ایول در پشت کوه واقع است.

بعد از اخراج احبّا از کلکنار و سکونت آنان در پرچشمه و سپس بر اثر اذیت و آزار مجبور به ترک این محل شدند و عده‌ای از آنان از پرچشمه به کوت مهاجرت نمودند و در این مکان جدید که مرتع مناسبی برای دام‌هایشان بود سکنی گزیدند.

از جمله‌ی واردین به پرچشمه خانواده‌های دارابی (فرزند داراب) سیدعلی (داماد کربلائی شفیع) و عبدالعلی ظهوری (فرزند ظهورالله) بودند. به مدت کوتاهی بعد از سکونت در این محل از طرف اهالی دو روستای سنور و ترکام دچار تضییقات شدیده شدند که در اثر آن قهرمان دارابی ترک محل گرفته و ساکن روستای ایول شد. آقای سیدعلی که به اعزاز وی لوحی از ساحت جمال اقدس ابھی نازل گردیده بود نیز از این مکان به روشنکوه مهاجرت نمود. وی یکی از اولین افراد ساکن این محل جدیدالاحداث می‌باشد.

عبدالعلی ظهوری که در اثر تضییقات شدیده به جنگل پناه برده بود، دچار بیماری

گردید و به روایتی با نزدیک شدن به پناهگاه خرس و در اثر حمله‌ی خرس از بلندی پرت شده و دچار قطع نخاع شد که تا آخر عمر و قریب به چهل سال در بستر بیماری بود. وی بعد از ترک کوت در موزی ساهاء [سایه درخت موزی (نوعی بلوط)] در شمال روشنکوه ساکن گردید. از آنجائی که مرتع موزی ساهاء متعلق به جنگلبانی و مکانی دولتی بود، وی را از آنجا اخراج نمودند، لذا به روشنکوه رفته و در همین مکان صعود نمود.

مشهدسرا: (۵۹)

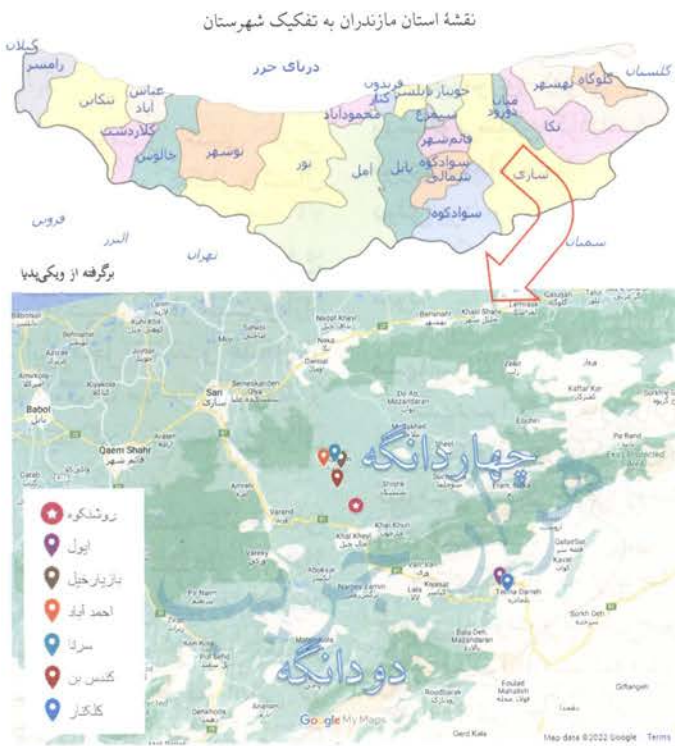
مشهدسرا یا به مازندرانی (مشت سِرِه یا مَش سِرِه) واقع در ملک بازیار خیل و در سه کیلومتری شمال شرقی روستای بازیار خیل واقع شده است.

احبّای کلکنار که از پرچشمه آواره شدند، گروهی به کوت و شعبان خیل رفته و گروهی در مشهدسرا اقامت نمودند. از جمله اولین خانواده‌های ساکن این محل: مشهدی داراب و برادرش جشمید و افلاطون فرزند جهان‌بیک بودند. بعداً نیز خانواده‌های میرزا عین‌الله پدر آقای نورالدین شفیع پور، محمد حسن مشهور به آقا عمو برادر عین‌الله، و سید احمد علوی ساکن مشهدسرا گردیدند. این عزیزان با خانواده بعداً مرتع رَش مَنگو [روشنکوه] را خریده و در آنجا سکنی گزیدند و روستای روشنکوه احداث شد.

شعبان خیل: (۶۰)

دهی از دهستان سورتیچی بخش چهاردانگه با طول جغرافیائی ۵۳ درجه و ۹ دقیقه و عرض جغرافیائی ۳۶ درجه و ۱۵ دقیقه با ارتفاع متوسط ۱۵۷۰ متر میان کوهی می باشد، با هوایی معتدل و مرطوب است که در ۱۶ کیلومتری خاور کیاسر (حدود سه کیلومتری ایول) قرار دارد. کوه کی کول در یک کیلومتری جنوب باختری

کوچیدند. ساکنین اولیهی این محل عبارت بودند از: ظهوری ها، فرزندان ظهورالله ظهوری که اسامی آنها عبدالعلی، نورالله، گل بابا بود، ساکن شعبان خیل شدند و ابراهیم در پرچشمه از دنیا رفت. نگارنده در ایامی که در ایران بودم و با پدر بزرگم محشور و مألوف، موفق به زیارت لوحی خطی ای از حضرت بهاءالله گردیدم که به اعزاز جناب



و کوه قلعه شاه در در چهار کیلومتری جنوب این آبادی قرار دارد.

احبابی که از کلکنار اخراج شدند، به کندس بن عالی کلا [پرچشمه] رفتند و بعد از تضيیقات وارده در کندس بن عالی کلا [پرچشمه] مجبور به ترک این محل شدند. عده ای از آنان به شعبان خیل (شبن خیل) = به معنی محل خیمه و خرگاه چوپانان

ابراهیم نازل گشته بود و در آن بشارت می دهند که نفوسی از این خطه قیام نموده و موفق به خدمات جلیله در آینده ایام می گردند. خوشبختانه اصل لوح به دائرهی مطالعهی آثار ارجاع گشته و فتوکپی آن را مسترد داشتند. به غیر از افراد مزبور، برادران جان الله و باب الله ولی پور نیز در شعبان خیل سکونت اختیار نمودند و در این محل محفل

روحانی تشکیل شد.

در ابتدای ورود احبّا به این محلّ، ایشان به صورت ییلاق و قشلاق زندگی می‌کردند. سکونت ثابت در یک نقطه نداشتند و بعداً که در کنار دامداری به کشاورزی نیز پرداخته و سکونت ثابت اختیار نمودند، از امکانات ایول مانند مدرسه و حمام استفاده می‌کردند. از آنجایی که در این روستا خانواده‌ی غیربھائی ساکن نبودند، لذا از جنبه درون روستائی در امان بودند. ولی گه‌گاه از جانب روستائیان اطراف مثل سنّور و مسلمین ایول دچار تضيیقات می‌شدند.

در واقعه‌ی سال ۱۳۶۲ که منجر به اخراج احبّا از ایول گردید، مسلمین ایول و اطراف قصد اخراج احبّا از شعبان‌خیل را داشتند که اقدامات آنان منجر به نتیجه نشد و احبّای شعبان‌خیل در واقعه‌ی مزبور به کمک و مساعدت احبّای ایول شتافته و حتّی بعضی از آنان را پناه دادند. هم اکنون بیش از ۱۲ خانواده در این محلّ ساکن می‌باشند.

قریه‌ی کندس‌بُن (جدید): (۶۱)

قریه‌ی کندس‌بُن در چهار کیلومتری شمال روشنکوه و در دو کیلومتری آخورد واقع است. "دهی از دهستان سورتیچی بخش چهاردانگه با طول جغرافیایی ۵۳ درجه و ۲۱ دقیقه و عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۴ دقیقه ارتفاع متوسط ۸۰۰ متر پایکوهی، معتدل و مرطوب است که در ۴۳ کیلومتری جنوب خاوری شهر ساری واقع شده و رودخانه‌ی پلاروی از یک کیلومتری جنوب این آبادی گذشته و به دریای خزر می‌ریزد."

شغل ساکنین کندس‌بُن دامداری، کشاورزی و کارگری می‌باشد.

وجه تسمیه‌ی کندس‌بُن:

کندس‌بُن لهجه‌ی محلی است یعنی زیر درخت ازگیل. ممکن است اسم قدیم کندس‌بُن، کهنه دژبُن بوده باشد. (یعنی زیر دژ کهنه).

چگونگی مهاجرت به کندس‌بُن:

میرزا علی ساکن روشنکوه صاحب پنج فرزند به نام‌های خدیجه، گوهر، علی مدد، غلام و ننه‌جان بود. غلام علی‌پور که ساکن روشنکوه و عضو محفل روحانی هم بود، مال و حشم و دشت و مرتع کندس‌بُن را به اتفاق برادرش علی مدد اول اجاره کرد و بعداً آنرا خرید و برای دام خود پایگاهی درست کرد که به زبان محلی بُنیه یا مَنزل‌سَر می‌گویند. سپس به اتفاق همسرش بی‌بی و فرزندان و برادرش علی مدد و همسر و پسران او، و خواهرانش به غیر از خواهر بزرگش [خدیجه خانم مادر بزرگ نگارنده] همگی به آنجا کوچ کردند و برای خود خانه ساختند و به تدریج روستای کندس‌بُن را تشکیل دادند. زمین‌ها را آباد کردند و مزرعه‌ی گندم و جو و برنج احداث نمودند. و حتّی بعد از صعود این دو برادر یعنی غلام و علی مدد، فرزندان ایشان به زندگی در آنجا ادامه دادند. غلام دو پسر به نام‌های فتح‌علی و لطف‌علی داشت که فامیلی علی‌پور را برگزیدند. علی مدد چهار پسر به نام‌های سیف‌علی، علی گل، میرزاگل و رضاگل داشت که فامیل علی‌زاده را برای خود انتخاب نمودند. این عزیزان ساکنین اولیه‌ی کندس‌بُن بودند.

تأسیسات امری محفل روحانی:

اولین اعضای محفل روحانی قریه‌ی کندس‌بُن عبارت بودند از: ۱- غلام علی‌پور ۲- علی مدد علی‌زاده (۶۲) ۳- موسی

یحیی پور ۴- فتح علی علی پور ۵- لطف علی علی پور ۶- سیف علی علی پور، ۷- شوقیه جعفری ۸- زیور عنایتی و ۹- (نماینده‌ای از روشنکوه) آقای میرزا مهدی قنبری. سال تأسیس محفل روحانی کندس بُن حدود ۱۳۲۰ شمسی مطابق ۱۹۴۱ میلادی می‌باشد.

علت تضییقات در کندس بُن:

در سال ۱۳۶۱ شمسی شخصی به نام اسدی که اهل شهرستان بهشهر و عضو گروه حجّتیّه و بود، اهالی اطراف کندس بُن (مثل سادات محله) را علیه بهائیان تحریک کرد. فردی در کندس بُن بنام علی گل علی زاده که همسرش مسلمان بود، در اثر فشار و کتک خوردن تبری نمود، ولیکن تنها دخترش ناهید و پسرش برار گل استقامت نموده و در ظلّ امر هستند. در وضوای آن سال که مدّت ۴۵ روز ادامه داشت، علی علی پور، ناهید علی زاده، قدیر قنبری و چنان آقا علی پور ازدواج کردند. ناهید علی پور اسوه‌ی استقامت بود و او را چند نفر از دشمنان امر الهی از سادات محله به کمک برادر کوچکش، داریوش، کتک زدند که تبری نماید. اما ایشان استقامت نمود و در آخر، با کمک برادر بزرگش آقا برار گل که او نیز بهائی بود، از خانه‌ی پدری فرار و به منزل برادر پناه برد.

تبری نمودن یک خانوار در کندس بُن و اخراج احبّای بازيارخیل، یکی دیگر از روستاهایی که اقلیت بهائی داشت، باعث افزایش ایذا و اذیت سادات محله‌ای‌ها بر احبّای کندس بُن شد. بطوری که زراعت‌شان را از بین بردند، در چاه آب آشامیدنی ایشان فضولات حیوانی و ادرار انسانی می‌ریختند، تنورشان را خراب کردند و در و پنجره‌ی خانه‌هایشان را شکسته و اموالشان را به تالان

و تاراج بردند، منازل احبّا را ویران نمودند، دامها را تار و مار نموده و حتی بعضی از گاوهای جناب لطف علی و فتح علی علی پور را تبر زدند. سرانجام چون عرصه بر احبّا تنگ شد، برای چاره‌جویی از مسئولین جامعه‌ی ساری (محفل روحانی ساری) و احبّای روشنکوه تقاضای کمک نمودند.

نهایتاً تصمیم بر این شد که چون بعضی از احبّای روشنکوه نیز دامدار هستند احبّای کندس بُن را بپذیرند. احبّای کندس بُن بعد از شش ماه تحمل مصائب بی‌شمار در شهریور سال ۱۳۶۱ مطابق سپتامبر ۱۹۸۲ کندس بُن را به مقصد روشنکوه ترک نمودند. خانواده‌ی لطف علی علی پور مدّت سه ماه در منزل نورالله قنبری بودند. تا اینکه کلبه‌ای در زمین سیّد اسماعیل علوی برای خود ساختند و به وسیله‌ی نایلون و کاه پوشش دادند. خانواده‌ی فتح علی علی پور برای مدّت کوتاهی در منزل شکوه خانم و سعیدخان خوان یغما بودند و سپس در مرتع قسمت پایین روشنکوه که نزدیک به کندس بُن بود برای دام خود پایگاهی درست نموده و کلبه‌ای با علوفه و نایلون ساختند که نهایتاً در همین جا شهادت خانم گلدانه علی پور واقع شد و خانواده‌ی سیف علی و رضاگل به شهر ساری کوچ نمودند و میرزا گل علی زاده نیز به خانه‌ی آقا جلال شفیع پور در روشنکوه کوچ و در آنجا سکونت نمود.

احمد آباد (کُنتا)

قریه‌ی احمد آباد:

"احمد آباد" (۶۳) دهی از دهستان بخش چهاردانگه هزار جریبی با طول جغرافیایی ۵۳ درجه و ۱۸ دقیقه و عرض جغرافیایی

۲۶ درجه و ۲۷ دقیقه و ارتفاع متوسط ۳۶۰ متر، میانکوهی معتدل مرطوب است که در ۲۹ کیلومتری جنوب خاور ساری واقع شده و زارم رود که از کوه گلدین سرچشمه گرفته، از جنوب این آبادی می‌گذرد و به رودخانه‌ی تجن و سپس به دریاچه‌ی خزر می‌ریزد. نورالدین شفیع‌پور چهاردانگه مرتع را دانگی چهل تومان خریداری نمود. زمین احمد آباد را که سابقاً به کنتا مشهور بود به نام سید احمد علوی، از اشجع‌الملک ورثه حاج مصطفی خان سورتیچ ابتیاع و دو دانگ را از شیخ حسین روحی خریداری نمود و چون سید احمد علوی حضور نداشت، به نام خودش قبالة صادر کرد و بعداً به سید احمد علوی انتقال داد. بعد از آبادی محل و مهاجرت اولیهی احباء به آنجا، و تأسیس روستای بهائی، و به احترام مساعدت و خدمات ایشان به احبای الهی آن روستا به احمدآباد تسمیه یافت.

وجه تسمیه‌ی احمد آباد به کنتا:

کنتا یا کهنه طاق - احمد آباد دره‌ای دارد که حوالی این دره با سنگ چیده شده است. طول طاق دیواره‌ی آن ۱۰۰ الی ۱۵۰ متر و عرض طاق ۲/۵ متر و قطر آن ۱/۵ الی ۲ متر می‌باشد.

روایت می‌کنند که سنگ‌هایی به نام فخرآرا در احمدآباد پیدا شده که دلالت بر این دارد که در قدیم الایام شهری به نام فخرآرا در آن مکان بوده است. و حتی زمانی که با تراکتور زمین‌ها را شخم می‌زدند لوله‌های سفالینی پیدا کردند که نشان دهنده‌ی لوله‌کشی شهری بوده است. می‌گویند وسط دو کوه در احمد آباد دره‌ای است به نام هفت دره، که بر این دره سد بسته بودند. اسم این سد به لهجه‌ی محلی معروف به دب دَچیه است. از آنچه در

افسانه‌ها نقل شده چنین استنباط می‌شود که رستم و دیو با هم در جنگ بودند و دیوها این سد را برای دفاع از خود ساخته‌اند. اما رستم آن را با کلاه خود خراب کرده و آب سد جاری شده است.

مهاجرت احبای از روشنکوه به احمد آباد:

در نقشه‌ی هفت ساله‌ی دوم ایران که در سال ۱۳۲۵ شمسی آغاز و در سال ۱۳۳۲ به اتمام رسید،^(۶۴) محفل روحانی ساری از محفل روحانی روشنکوه تقاضا نمود که از روشنکوه مهاجر به آزادگله ساری^(۶۵) بفرستد. محفل روحانی روشنکوه سه خانوار را در نظر گرفت که عبارت بودند از ۱- مسعود خوان یغما ۲- حسین علی داودی ۳- خیرالله قلی‌زاده. آزادگله باغ باقراف‌ها بود و عبدالرفعان بینایی مستاجر آن باغ بود. محفل ساری یک هکتار زمین را برای سه خانوار مذکور در نظر گرفته بودند، ولی اعضای محفل روشنکوه در مورد مهاجرت این سه خانوار تجدید نظر نموده و گفتند که یک هکتار زمین برای سه خانوار که دامدار نیز می‌باشند کافی نیست. ایشان به محفل روحانی ساری گفتند که به جای این سه خانوار، نه خانوار به کنتا (احمد آباد فعلی) که مرتع بود و قبلاً خریداری شده بود، به مهاجرت بروند. خوشبختانه این پیشنهاد به تصویب محفل روحانی ساری و محفل روحانی ملی رسید. اولین مهاجر قریه احمد آباد در سال ۱۳۲۷ شمسی رحمت‌الله اکبری بود و سرانجام در سال ۱۳۲۸ شمسی گروهی از احبای روشنکوه که جنابان: ۱- مسعود خوان یغما، ۲- ضرغام‌الدین علوی، ۳- رحمت‌الله اکبری، ۴- خیرالله قلی‌زاده، ۵- حسین علی داودی، ۶- میرضیغم حسینی،

۷- رضا واحدی، ۸- سهراب دارابی
۹- علی گل گلی، و ۱۰- آقا گل گلی بودند به
احمدآباد هجرت کردند.

از دیگر مهاجرین اولیه‌ی احمد آباد،
سید ولی‌الله هاشمی امره‌ای بود. وی همراه
با خواهرش به نام سیده معصومه هاشمی
امرهای که مسلمان بود، به خاطر ازدواج با آقا
سید ابراهیم علوی فرزند آقا سید احمد علوی
روشنکوهی به روشنکوه آمد. سید ولی‌الله
هاشمی نیز مسلمان بود اما پس از ایمان
خواهرش به امر بهائی و بر اثر معاشرت با
احباء، خود نیز مخلص و مؤمن به امر مبارک
گردید و در ایران صعود نمود. هم اکنون
خانواده‌ی ایشان در امریکا سکونت دارند.

و از دیگر مهاجرین امره، آقا حبیب‌الله
زاهدی است. او که در امره به وسیله جناب
ملا رمضان علی بقائی تیلکی ایمان آورد به
علت ضرب و شتم و آزار و اذیت اهالی
امر به اتفاق خانواده‌ی خویش به احمدآباد
هجرت نمود. همسرش زن مؤمنه و باسوادی
بود و در ایام کودکی در مکتب‌خانه‌ی جناب
ملا رمضان تیلکی درس می‌خواند ولی بعداً با
مشاهده‌ی رویای صادقه‌ی طلعات مقدسه،
به امر بهائی مؤمن گردید و در حال حاضر
شش فرزند او در ظل امر الهی می‌باشند.

دیگر مهاجرین احمد آباد عبارت بودند
از: ۱- محمد موقی ایولی با خانواده: که ۲
الی ۳ سال ساکن احمد آباد بود و بعد به
بازیار خیل رفته ۲ الی ۳ سال نیز آنجا بود،
بعد به قریه ایول بازگشت و سرانجام ساکن
شهرستان ساری گردید. ۲- محمد ابراهیم
خداوند ایولی: که ابتدا به احمد آباد مهاجرت
نمود بعد از آنجا مهاجر سرتا شد، سپس به
ایول بازگشت و سرانجام ساکن شهرستان
ساری گردید. ۳- فغان‌الله مرادی ۴- غنی‌الله

مرادی ۵- عبدالخالق مرادی ۶- نصرت‌الله
ثابتیان ایولی و ۷- ضیاء‌الله ثابتیان ایولی ابتدا
به احمد آباد رفتند و از آنجا به سرتا مهاجرت
نمودند. دیگر مهاجرین احمد آباد جنابان امام
قلی جذبانی ایولی و محمد درخشان بودند.
محمد درخشان ابتدا به سُقندی کلا^(۶۶) و به
عنوان میرآشکار (شکارچی حیوانات وحشی)
رفت و بعد به احمد آباد آمده و در اثر تبلیغ
و معاشرت با احبّا به امر الهی مؤمن گردید و
ازدواج بهائی نمود و فرزندان او ظل امر الهی
می‌باشند.

مؤسسات امری

محفل روحانی:

محفل روحانی قریه‌ی احمد آباد در
سال ۱۳۲۹ شمسی مطابق ۱۹۵۰ میلادی
تشکیل شد. اعضای محترم آن عبارت بودند
از: ۱- آقای مسعود خوان یغما ۲- آقای
ضرغام‌الدین علوی ۳- آقای خیرالله قلی‌زاده
۴- آقای میرضیغم حسینی ۵- آقای رضا
واحدی ۶- آقا رحمت‌الله اکبری ۷- آقای
سهراب دارابی ۸- آقای حسین علی داودی
۹- آقای عطرالله عباسی.

لجنات:

لجنه‌ی جوانان: "لجنه‌ی جوانان احمد آباد
در قسمت امری ساری در سال ۱۳۴۴ مطابق
۱۹۶۵ میلادی تأسیس شد.^(۶۷)

تأسیسات مادی

مدرسه:

دبستان دولتی فیض روشنکوه که به علت
نداشتن شاگرد در سنه ۱۳۳۷ شمسی به
احمدآباد منتقل شد و اولین معلم آن جناب

منابع و مأخذ:

- ۵۸- نقشه البرز شرقی گیتا شناسی شماره ۱۵۶. رجوع کنید به شماره ۱۰- ص ۵۵۳
- ۵۹- نقشه البرز شرقی گیتا شناسی شماره ۱۵۶. رجوع کنید به شماره ۱۰- ص ۳۳۲
- ۶۰- نقشه البرز شرقی گیتا شناسی شماره ۱۵۶. رجوع کنید به شماره ۱۰- ص ۴۲۹
- ۶۱- نقشه البرز شرقی گیتا شناسی شماره ۱۵۶. رجوع کنید به شماره ۱۰- ص ۵۵۵
- ۶۲- علی مدد برادر غلام علی پور و نام خانوداگی خود را علی زاده گذاشت.
- ۶۳- نقشه البرز شرقی گیتا شناسی شماره ۱۵۶. رجوع کنید به شماره ۱۰- ص ۲۱
- ۶۴- نقشه های حضرت ولی امرالله: نقشه ۴۵ ماهه شروع: ۱۳۲۱ ش الی ۱۳۲۵ ش نقشه هفت ساله دوم ایران شروع: ۱۳۲۵ الی ۱۳۳۲ نقشه ده ساله جهاد کبیر اکبر شروع: ۱۳۳۲ الی ۱۳۴۲ (پیام بهائی ش ۲۸۲ ص ۲۷)

۶۵- آزاد گله: دهی از دهستان اندرود بخش مرکز شهرستان ساری واقع در یک کیلو متری خاور ساری)

۶۶- سقندی کلا: دهی از دهستان کلیجان رستاق بخش مرکزی شهرستان ساری واقع در ۲۳ کیلومتری جنوب خاور شهر ساری

۶۷- اخبار امری ش ۱۰- ۱۱- ۱۲ سال ۱۳۳۴

۶۸- نوده: دهی از دهستان کلیجان رستاق بخش مرکزی شهرستان ساری واقع در ۲۰ کیلومتری جنوب خاور شهر ساری

۶۹- نسق: زمینی را که بخواهند آباد و زراعت کنند و آن را میان اهالی محل تقسیم می کردند تا آنها به آباد کردن و زراعت در آن بپردازند.

(ادامه در شماره آینده)

عزیزالله سبحانی بود. زمین مدرسه‌ی احمد آباد را آقای مسعود خوان یغما تقدیم نمودند. دانش آموزان از روستاهای سرتا، پیسرو بازیار خیل نیز به احمدآباد می‌آمدند. اما بچه‌هایی که از بازیار خیل به احمدآباد می‌آمدند بعداً به همان مدرسه‌ی بازیار خیل رفتند. از جمله معلمینی که در احمدآباد تدریس می‌کردند عبارت بودند از جناب رحمن لطفی از نوده^(۶۸) (که جزو کلیجان روستاق است) و حدود ۱۰ سال تدریس می‌کرد. دیگر آقای فخرالدین صفائی که ایشان نیز حدود ۸ سال معلم احمدآباد و آخرین معلم دودانگه‌ای بودند. مدرسه‌ی احمدآباد به علت رفتن افراد به شهر و نداشتن شاگرد در پائیز سال ۱۳۸۰ شمسی منحل شد.

حظیره القدس:

متأسفانه احمدآباد حظیره القدسی نداشت.

حمام:

سال ۱۳۴۰ شمسی مطابق ۱۹۶۱ میلادی مبلغ شهیر جناب نیک آئین دستور ساخت حمام را دادند و پس از چند ماه با همیاری احبای محل حمام احداث شد. و این اولین حمام حومه بود که دوش داشت و بهداشتی بود و سالیان سال مورد استفاده احبای قرار گرفت. تا اینکه چند سال پس از انقلاب ۱۳۵۷ تخریب گردید و احبای پناهگاهی به صورت حمام خصوصی فقط به جهت استفاده خویش ساختند.

گلستان جاوید:

مالک زمین گلستان جاوید احمدآباد سید احمد علوی بود. این زمین را نسق^(۶۹) می‌گذاشتند.



تاریخ امری روشنکوه

عادل شفیع پور
(ادامه از شماره قبل)

قریه بازیارخیل

قریه بازیارخیل، در چهار کیلومتری شرق احمد آباد واقع است که « دهی از دهستان چهاردانگه هزارجریبی بخش چهاردانگه با طول جغرافیائی ۵۳ درجه و ۲۰ دقیقه و عرض جغرافیائی ۳۶ درجه و ۲۷ دقیقه ارتفاع متوسط ۴۰۰ متر پاکوهی معتدل مرطوب در ۳۸ کیلومتری جنوب خاور شهر ساری واقع است. زارم رود که از کوه گلدین سرچشمه می گیرد از جنوب آبادی گذشته به رودخانه تجن می ریزد.»^{۷۰} میباشد.

مهاجرت به بازیارخیل

بواسطه ارسال نامه های مکرر از محفل ملی برای مهاجرت به بازیارخیل جناب عبدالمیثاق صفائی از روشنکوه تصمیم گرفت با عائله خود به بازیارخیل مهاجرت کند، لذا در سال ۱۳۳۷ شمسی به آن محل مهاجرت نمود. دوّمین مهاجر جناب سید علی دلاوری، بعد جناب نصرت الله نصیری، جناب نصرالله آتش زبان، و جناب نعمت ایمانی از ماهفروزک که با ازدواج با دختر جناب صفائی ازدواج نموده بود به بازیارخیل هجرت نمودند. لازم به ذکر است بعد از اینکه محفل روحانی موزی ساهاء منحل شد، جناب خلیل خواجه تاش، جناب عبدالحسین ایمانی و درویش علی دارایی به بازیارخیل هجرت نمودند و جناب عبدالعلی ظهوری

به روشنکوه رفت. محمّد موفقی ایولی ابتدا ساکن احمد آباد بود بعد از ۲ الی ۳ سال به بازیارخیل رفت و از آنجا به ایول رفته و بعد ساکن ساری شد. و آخرین مهاجر آقای رحمت الله روحانی ایولی بودند که از احمد آباد به بازیارخیل هجرت فرمودند. زمینهای بازیارخیل، سرتا، موسی کلا و صلات^{۷۱} هر کدام یک دانگ سید احمد علوی و یک دانگ نورالدین شفیع پور خریدند و مالک بودند و در بین مسلمانان از نفوذ و اعتبار و احترام برخوردار بودند.

جناب نصرالله نصیری بازیارخیل را ترک نمود و مدّتی در ساری سکونت اختیار کرد. بعد به تنکابن (شهنسوار سابق) به مهاجرت رفت و در باغ آقای پروانه به باغبانی مشغول بود و در همانجا صعود نمود. قبل از صعود به فرزندانش سفارش نمود که وی را شستشو داده و کفن کرده جسدش را مقابل فرمانداری تنکابن قرار دهند. فرزندانش وصیت او را جامع عمل پوشیدند. قابل ذکر است که در آن زمان گلستان جاوید بوسیله دولت جمهوری اسلامی مصادر شده و اجازه دفن اموات را به احبّاء در گلستان جاوید تنکابن نمی داد. با این عمل عاقبت زمینی را به عنوان گلستان جاوید در اختیار احبّاء قرار دادند و نصرت الله نصیری اوّلین متصاعد الی الله است که در گلستان جاوید جدید تنکابن دفن شده است.

تأسیسات امری

محفل روحانی

اوّلین اعضاء محفل روحانی بازیارخیل

عبارت بودند از: عبدالميثاق صفائی، سکینه قلی زاده (همسر جناب صفائی)، نصرت الله نصیری، آمنه نصیری، سید علی دلاوری، مریم آتش زبان، نیره صفائی، رحمت الله روحانی ایولی و عابده روحانی ایولی. بازیرخیل تأسیسات امری دیگری نداشت.

خاور شهرستان ساری واقع است. زارم رود که از کوه گل‌دین سرچشمه می‌گیرد از یک کیلو متری جنوب آبادی گذشته و به رودخانه تجن می‌ریزد.“
وجه تسمیه سرتا میگویند سرتا شهر بود. حاج مصطفی خان سورتیچی در سرتا عمارتی ساخته بود



قریه سرتا^{۷۲}
”دهی از دهستان چهاردانگه هزارجریبی بخش چهاردانگه با طول جغرافیائی ۵۳ درجه ۱۹ دقیقه و عرض جغرافیائی ۳۶ درجه و ۲۷ دقیقه و ارتفاع متوسط ۶۰۰ متر میانکوهی معتدل مرطوب در ۳۷ کیلومتری جنوب

و اسم آن را سرطاق گذاشت. بتدریج سرتا معمول شد.
احتیائیکه به سرتا مهاجرت کردند عبارت بودند از: فغان مرادی، غنی مرادی، ولی الله هاشمی، محمد خان صالحی، گل برار عباسی، محمد ابراهیم خداوند، عبدالرحیم

خداوند، نصرت الله ثابتیان و سیف الله علی زاده.

تأسیسات امری

محفل روحانی

وقتی تعداد احبّا به حدّ نصاب رسید محفل روحانی تشکیل شد.

محمد ابراهیم خداوند و عبدالرحیم خداوند قبل از انقلاب ۱۳۵۷ سرتا را ترک نمودند. محمد ابراهیم ساکن ایول شد و عبدالرحیم ساکن آهنگر کلا قائم شهر گردید و از آنجا بعد از چند سال در ساری اقامت جست.

احبای ساکن سرتا را مسلمانان آنجا بعد از انقلاب ۱۳۵۷ در اثر تحریک (سادات محله ای ها) ایذا و اذیت نمودند. بطوریکه خانه هایشان را خراب کردند و آنها اجباراً به پسر و احمد آباد رفتند. این واقعه قبل از اخراج احبا از بازیارخیل و کند سبن انجام گرفت. در سرتا بر اثر تضییقات وارده و اذیت و آزار و کتک خوردن گل برار عباسی که پیرمردی بود تبری نمود. اما فرزندان او در ظل امر هستند و در ساری سکونت دارند.

در حال حاضر فقط پسر فغان مرادی به نام عباد مرادی زمینی که در سرتا دارد کشت می کند و محل سکونتش احمد آباد می باشد. یک دانگ ملک سرتا متعلق به سید اسماعیل علوی و یک دانگ متعلق به نورالدین شفیع پور بود که بعد از انقلاب اسلامی دولت تصرف نمود.

پی سر

پی سر در یک کیلومتری شمال غربی سرتا و سه کیلومتری شمال شرقی احمد آباد واقع است. پی سر جنگلی بود که متعلق به میرزا علی خسروی و سیف الله قنبری بود. چند خانوار احبّا در آنجا ساکن شدند.

از جمله ان خانواده ها: فغان مرادی، غنی مرادی، خالق مرادی، عطرالله عباسی، نعمت الله عباسی، گل محمد آندخس، محمد صالحی.

تأسیسات امری

محفل روحانی

نورالدین شفیع پور را محفل ساری مأموریت داد که با عزت الله روشن به پی سر رفته محفل روحانی تشکیل دهند. آنان به پی سر رفته حدود سال ۱۳۳۰ شمسی محفل روحانی تشکیل دادند. در حال حاضر جعفرقلی نژاد در پی سر ساکن می باشد. ایشان در سال ۱۳۲۴ در آنجا سکونت اختیار نمود.

مجموعه الواح مبارکه به اعزاز احبای روشنگوه:

لوح مبارک حضرت بهاءالله به اعزاز سید علی جدّ اعلای علوی ها:

لوح ذیل از سماء مشیت حضرت بهاءالله با خط کاتب وحی جمال قدم (میرزا آقا جان خادم) به جهت آقا سید علی ۷۳، جدّ اعلای علوی ها از بهائیان روشنگوهی نازل گردید.*
هزار ج جناب آقا سید علی علیه بهاءالله هوالله تعالی شانه الحکمة و البیان

انظر ما انزله الرحمن فی الفرقان ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن و هم چنین میفرماید فلما جائتهم آیاتنا مبصرة قالوا هذا سحر مبین ابوالبشر آمد تکذیبش نمودند نوبت بکلیم رسید فراعته قبول نمودند ابن مریم آمد علماء اصنام و یهود اعتراض نمودند و آن فضل اکبر را انکار کردند بشأنیکه اگر ذکر شود زفوات عالم مرتفع گردد و چون عرف رحمن از شطر حجاز متضوع و تیر ظهور یعنی خاتم انبیاء از افق بطحا مُشرق علماء یهود و نصاری و اصنام بر اعراض قیام

نمودند و بر سَفک دم اطهرش فتوی دادند در هر قرن و عصر که آفتاب حقیقت از افق سماء مشیت الهی ظاهر کل بر اطفاء نور ساعی و جاهد الا مَنْ شاء الله و بعد حضرت مبشر آمد و جمیع را به ملکوت الهی بشارت داد و چون میقات رسید و سر مکنون مخزون که در جمیع کتب الهی از قلم اعلی مذکور و مسطور از سماء امر با ریایات آیات و اعلام بیّنات نازل جمیع انکار نمودند و علماء ایران یعنی حزب شیعه عمل کردند آنچه را که هیچ حزبی از احزاب عمل نکرد و ارتکاب نمودند آنچه را که صحاب صیحه زد و سماء نوحه نمود از اوّل ایّام تا حین در دست اعدا مبتلا گاهی در حبس ارض طا تحت سلاسل و اغلال و هنگامی در دیار اخری تحت مخالب اشقیا و بالاخره بمثابه اسراء دیار به دیار بردند تا در این سجن اعظم و حصن احکم محلّ مُعین نمودند قسم به بحر بیان رحمن در جمیع احوال شاکر بوده و هستیم حبّ الهی زحمت را راحت نماید و شدّت را رخا بلا در سیلش مقبول و نزد عشاق و اهل اشتیاق محبوب مخلصین و مقربین جان را رایگان در سبیل محبوب عالمیان انفاق کرده و می نمایند در جناب شهید الذی سمّی بعلی فی ملکوت الاسماء تفکر نمائید لعمرالله به شوق و اشتیاقی به محلّ فدا توجّه نمود که اهل ملاء اعلی و جنت علیا کلّ بهنیتاً یا علی ناطق اهل فردوس استقبال نمودند و طلعات غرفات بیرون آمدند و کلّ بادخل ادخل یا علی ذاکر اگر این مقام کشف شود کل از دنیا و ما عندهم بگذرند و بما عندالله توجّه نمایند یا سید علی علیک بهائی اسمت لدی المظلوم مذکور و این لوح مبین از افق عنایت ربّ العالمین مخصوص تو اشراق نمود حمد کن مقصود عالم را باین فضل بزرگ دوستان

الهی را تکبیر برسان و بگو یا حزب الله امروز ندای سدره منتهی و صریر قلم اعلی مرتفع و بحر بیان امام وجوه انام موج و آفتاب علم از افق اراده مشرق بحق تمسّک نمایند و از دوش فارغ و آزاد معرضین و ناعقین قصد اضلال عباد نموده اند خود را باسم حقّ حفظ نمایند بسا می شود از این ارض هم ناعقی پیدا شود از حقّ می طلبیم اولیاء آن ارض را به نار سدره مشتعل فرماید و بنور امر منور تا کلّ به استقامت کبری فائز شوند و از ما سوی الله چون برق بگذرند یا حزب الله حزب شیعه خود را افقه و اعلم و افضل اهل عالم می شمردند و در یوم جزاء اخسارم مشاهده شدند و این خسارت از علماء ظاهر چه که در قرون و اعصار عباد را به اوهام تربیت نمودند و الی حین منتظرند که از جابلقای موهوم موهومی ظاهر شود اینست شأن علمای قبل یا سید علی اذا فزت بلوحي و وجدت عرف بیانی قل الهی الهی و مقصودی و محبوبی و املی و بغیتی و رجائی اسئلك بامرک الذی به ماج بحر العرفان فی الامکان و انار افق البیان بنیر البرهان بان تؤیدنی علی ذکرک و ثنائک و خدمة اولیائک ای ربّ ترانی مقبلاً الی افقک الاعلی و معترفاً بوحدانیتک و فردانیتک یا مولی الاسماء و فاطرالسماء اشهد انّ بظهورک ظهر حکم النشور و قامت القيامة و اتت الساعة و مّرت الجبال و نفخ فی الصّور و انصعق من فی السموات و الارض الا من انقذته بجدوک و حفظته فی ظلّ قباب فضلک ای ربّ امانتی هجرک و ذاب کبدی فی بعدی عن ساحة قریک أسئلك بالقدرة التي بها بدلت البعد بالقرب و الظلمة بالنور بان تکتب لی من قلمک الاعلی ما کتبه لاصفیائک و امانائک ثم اجعلنی یا الهی مشتعلاً بنار حبّک لیشتعل

معطر کند و ندای تحسین را از ملکوت ابهی
 بشنود و البهَاء علیکم و علی کل من سعی فی
 نشر نفحات الله ع

* پیام بهائی:

— لوح مبارک حضرت بهاء الله: مجموعه جلد سبز
 شماره ۲۷ (INBA 027) صص ۴۲۵ - ۴۲۸
 — لوح مبارک حضرت عبدالبهاء: مکاتیب حضرت
 عبدالبهاء جلد ۸ ص ۱۹۵

یادداشت ها:

- ۷۰- نقشه البرز شرقی - گیتا شناسی رجوع کنید به
 شماره ۱۰ - ص ۷۲
- ۷۱- صلات: دهی از دهستان سورتیچی بخش
 چهاردانگه شهرستان ساری واقع در ۵۲
 کیلومتری جنوب خاور ساری
- ۷۲- نقشه البرز شرقی - گیتا شناسی رجوع کنید به
 شماره ۱۰ - ص ۷۳
- ۷۳- منظور جناب ملا علی جان ماهفروزکی است.
 که شرح حال آن نفس نفیس و شهید مجید
 موسوم به علی اعلی در مصابیح هدایت، جلد
 ۴ - صص ۴۶۸ - ۴۹۹ مندرج است.

(ادامه در شماره آینده)

بها عبادک ای ربّ تری عینی ناظره الی افق
 عطائک و ایادی ظاهری و باطنی مرتفعه
 الی سماء رحمتک و قلبی مقبلا الی شطرك
 استلک باسمک الذی به غلب الخلیل علی
 النمرود و الکلیم علی الفرعون و الحبيب علی
 ابو جهل بان توفقنی علی ما ینبغی لایامک و
 یلیق لامرک ثم اغفر یا الهی اولیائک الذین
 اضطربت قلوبهم فی البساء و اخذهم الخوف
 فی الضّرّا ثم زینهم بطراز عفوک و کرمک ثم
 اکتب لهم اجر ما عملوا فی سبیلک و ما
 ینبغی لسموات الطافک و شمس مواهبک و
 انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت
 القویّ الغالب العلیم الحکیم در آخر کتاب
 وصیت مینمائیم دوستان آن ارض را بمحبّت
 منتسبین شهید علیه و علیهم بهاء الله و نوره
 و بهاء من فی السموات و الارض طوبی لمن
 عمل بما امر به فی کتاب الله ربّ العالمین
 لوح هزار جریب صادر از قلم معجز شیم
 حضرت عبدالبهاء جهت احتبای ساکن هزار
 جریب*

هوالبهی

ای یاران معنوی، لحظات عین عنایت
 شامل شماسست و توجّهات الطاف رحمانیت
 فائض بر شما مشمول عواطف عظیمه
 حضرت ربّ جلیلید و مستغرق در بحر
 الطاف خداوند کریم قدیم در این قرن اعظم
 کبریاء که غبطه قرون اولی و مجلی بر قرون
 اخراست همّت بلند بنمائید و مقاصدی
 ارجمند بکنید که بآنچه از لوازم این موهبت
 است ظاهر و هویدا گردد الیوم هر نفسی
 متمسک بعهد و میثاق الهی شود و متشبّث
 بپیمان و ایمان رحمانی گردد و در نشر
 نفحات الله کوشد روح القدس تأیید کند و
 روح الامین تلقین بنماید و بامری موفق گردد
 که نفحات طیّبه اش اهل ملاّ اعلی را مشام



تاریخ امری روشنکوه



عادل شفیع پور
(ادامه از شماره قبل)

شرح شهادت شهدای قریه روشنکوه و
نواحی اطراف آن

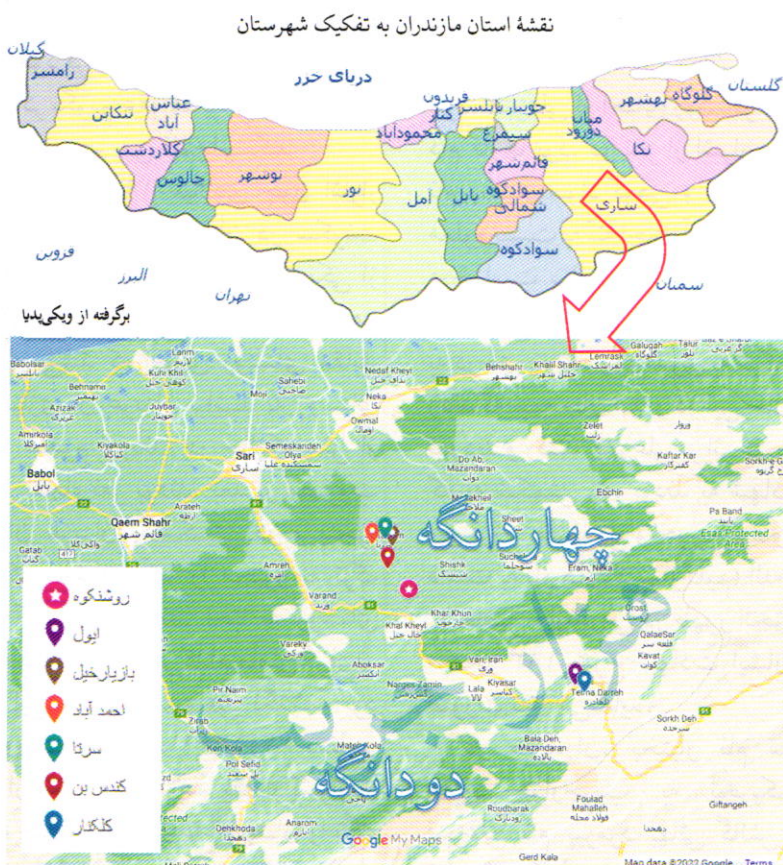
شرح شهادت سرکار خانم گلدانه علی پور

او پیچیده و او را خفه کردند و بدور بدن بی جاننش لحاف پیچیدند و در همان چادر نایلونی جسدش را با بنزین اغشته نمودند و با آتش سوزاندند. و بعد کلبه شان را با تمام وسایل زندگی به آتش کشیدند. شعله آتش به حدی بود که به احشام کنار کلبه هم سرایت نمود و باعث سوخته شدن چند رأس گوساله گردید. نوّه کوچک گلدانه هنگامی که به کلبه رسید با جسد سوخته مادر بزرگش روبرو شد. گریه کنان به طرف جنگل رفته پدر بزرگش را خبر نمود. علی علی پور پسر گلدانه هنگامی که روز قبل برای جمع آوری کاه به کند سبن رفته بود بعد از این واقعه به پاسگاه کیاسر رفته، شکایت نمود. از آنجا مأموران نیروی انتظامی و پزشک قانونی به روشنکوه می آیند. جسد گلدانه و محل شهادت را بازرسی می کنند. جواز کفن و دفن را صادر می نمایند. برادر حسین صفی نژاد، شیخ بود. قاتلین

خانم گلدانه علی پور (یوسفی) در سال ۱۲۹۷ شمسی از پدر و مادری به نام های فتحعلی و سیده خانم در قریه سادات محله به دنیا آمد و در سال ۱۳۱۹ در سن ۲۲ سالگی با فتح علی علی پور ازدواج نمود. ثمره این ازدواج سه فرزند به نامهای: کلثوم، گوهر و آقا علی می باشند. ایشان فرزندان خویش را مطابق تعلیم مبارک تربیت نمود. وقتی ایمان خود را رسماً اعلام کرد اقوام و بستگانش به مخالفت برخاستند و بعد از انقلاب ۱۳۵۷ ایذا و اذیت بیشتر شد. گلدانه با استقامت و پایداری با آن افراد بحث و صحبت می کرد تا دست از اذیت و آزار بردارند ولی آنها بر ایذا می افزودند تا اینکه اجباراً به قریه روشنکوه رفته در نزدیکی جنگل سکنی گرفتند و در آنجا کلبه ای ساختند. عصر روز سوم دیماه سال ۱۳۶۱ ساعت سه بعد از ظهر سه نفر سادات محله ای به نام های سید محمد اندراجمی خواهر زاده گلدانه و دوستعلی یوسفی برادر زاده گلدانه و حسین صفی نژاد برادر خانم دوستعلی یوسفی گلدانه را با چوب زدند و بعد طنابی را که آورده بودند، بدور گردن

دامداری در آن مناطق سکونت نموده، کم کم تشکیل روستا داده و بالاخره در اوان نقشه جهاد کبیر اکبر موفق به تشکیل محفل مقدس روحانی کند سبن گردیدند. خانم گلخانه موقع ازدواج بهائی نبودند اما قلبی مملو از عشق و مبحث نسبت به همه اهل عالم داشتند و

توسط این شیخ حمایت شدند و با قید ضمانت آزاد گردیدند و قتل را انکار کردند. گفتند هدف ما تبلیغ و ارشاد بود به ما تهمت زدند. و چون شاهد عینی حضور نداشت قاتلین پس از ۲۵ روز از زندان آزاد شدند.^{۷۴} شرح این واقعه که در عندلیب شماره ۳۳



آمده عیناً نقل می‌شود:
خانم گلخانه علی پور در سال ۱۹۱۸ میلادی در یک خانواده مسلمان در قریه سادات محله (اطراف ساری) مازندران متولد شد. در سال ۱۹۴۰ با جناب فتحعلی علی پور از احبای کند سبن ازدواج نمود و این خانواده محترم و احبای این محل به جهت

اطفال خود را تشویق به شرکت در کلاس های درس اخلاق می‌نمودند. فرزندان ایشان همگی بهائی و ازدواج بهائی نمودند.
خانم گلخانه در سال ۱۹۷۹ میلادی پس از سالها ایمان قلبی، ورقه تسجیلی را نیز امضاء نمودند. در اواسط انقلاب اسلامی که در تمام روستاها و شهرهای ایران که هریک

پزشک قانونی شناسائی شد. باری متأسفانه دادگاه انقلاب اسلامی هم به بهانه عدم شاهد حضوری به این جنایت فجیع ترتیب اثر نداد و قاتلین از مجازات گریختند.^{۷۵}

شرح شهادت جناب قنبرعلی قنبری

سال ۱۳۰۸ هجری شمسی مرتع گنتا پایگاه دامداری گاو (گاو بُنه) متعلق به سید احمد علوی بود که آن زمان محل مسکونی نبود. قنبرعلی از احتیای روشکوه، نگهدارنده دام گاوها بود. دو نفر از اشرار و غارتگر به نام بختیار سواد کوهی و دیگری که نام او معلوم نیست به بُنه احمد آباد آمده، از قنبرعلی درخواست پول نمودند و چون از پرداخت پول امتناع کرد وی را به جنگل برده و سرازیر به درختی بستند و به قدری به شکمش چوب زدند که نیمه جان شد و در این حال او را رها نمودند و رفتند. قنبرعلی بر اثر ضربات چوب که به شکمش زده بودند به شهادت رسید. وی فرزند میرزا گل و حوریه بود و دو فرزند داشت به نام های کریم (کلیم) الله و نورالله. فاضل مازندرانی در ظهور الحق جلد ۹ - صفحه ۱۸۳ شرح شهادت ایشان را بدین صورت نقل می نماید.

در مازندران، بختیار نام سارق، در حدود هزارجریب به تحریک اعداء، قنبرعلی نام پیرمرد بهائی گالش از اهالی قریه رشمنگو [روشکوه] را گرفته پس از ۲۴ ساعت توقیف در مقابل آتش افروخته بسیار زیادی بر زمین چهار میخ کشید چنانکه تمام اعضای آن مظلوم بریان و سوخته گشت و بهائیان مطلع شده جسد نیم جان را به منزل آوردند ولی پس از دو روز در گذشت و سارق مذکور به خانه آن مظلوم هم رفت و پسرش نورالله را بدست نیاورد و فقط غارتی نمود.

از احتبّا به نوعی دچار بلایا و صدمات بودند دهکده کند سبن نیز در اثر تحریک عده ای از اشرار و مفسدین مورد تهاجم اهالی سادات محله قرار گرفت. هر صبح و شام آن عزیزان مظلوم مورد ضرب و شتم قرار می گرفتند. حتی با سیگار قسمتی از بدن نوه آن بانوی عزیز را که طفلی یازده ساله بود سوزاندند. حتی پیرمرد روحانی جناب علی پور را مورد حملات خود قرار دادند.

گر بگویم عقل ها برهم زد

ور نویسم بس قلم ها بشکند

در تابستان ۱۹۸۲ میلادی چون اشرار دیدند که آن عزیزان همچنان در سکونت در آن دهکده مستقیم و مصّرند، در یکی از شبهای فوق العاده بارانی که رعد و برق هم باعث آن می شد که احتبای روستای مقابل ناظر جانبازی آن عزیزان نباشند به روستای کند سبن هجوم آوردند، در حالیکه بیش از چهل الی پنجاه نفر بودند. بعد از مضروب ساختن آن عزیزان و شکستن در و پنجره خانه و کاشانه شان، آنها را مجبور به ترک روستای کندسین نمودند. احتبّا به روستای روشکوه پناه بردند و هر کدام مأمنی گرفتند. هنوز از این واقعه چند ماهی نگذشته بود که در روز سوم دی ماه ۱۳۶۱ (۲۴ دسامبر ۱۹۸۲) از همان روستا چند نفر از اشرار به محلی که جناب علی پور دام هایشان را نگاه می داشتند با طرح نقشه و دسیسه قبلی هجوم نمودند، چون گلدانه عزیز را تنها و بی پناه دیدند، بنای هتّاکی گذاردند و سعی کردند که ایشان را مجبور به سبّ و لعن امر بهائی نمایند. اما آن عاشق دل داده الهی سر مست از باده محبّت الله بود و حاضر به سبّ و لعن نگردید. نخست آن عزیز را خفه کرده و بعد جسد او را آتش زدند که البته توسط

شرح شهادت ابوالقاسم و میرزا علی کلکناری

در سال ۱۳۰۴ هجری شمسی همزمان با واقعه شهادت میرزا اسماعیل خان شیرازی^{۷۶}، عده ای از یایان به سرکردگی جلال یاغی جمال الدین کلانی و دارو دسته اش، دو تن از بهائیان روشنگره به نام های: ۱- ابوالقاسم پسر مشهدی ابراهیم^{۷۷} و ۲- مشت (مشهدی) میرزا علی پسر علی کلکناری (پدر بزرگ مادری جلال و هوشنگ و شکوه خانم شفیع پور) را در سر بُنه نزدیک روشنگره ضرب و شتم نموده، در مقابل آتش افروخته بسیار زیادی بر زمین چهار میخ کشیده و زجر زیاد نمودند که در اثر این ضرب و شتم آنها بعد از دو روز به شهادت رسیدند و اموال شان را به غارت بردند. بر مبنای یادداشت ها که از متصاعد الی الله جناب نورالدین شفیع پور که نزد نگارنده موجود است، شهادت افراد مزبور در آن زمان به جامعه امر اطلاع داده نشده و لذا در تاریخ امر ثبت نگردید.

شرح شهادت یحیی یحیی پور

در سال ۱۳۱۰ شمسی، دو تن از بهائیان روشنگره به نام های: ۱- یحیی یحیی پور، عموزاده میرزا علی فوق الذکر و ۲- آقا سید احمد علوی روشنگره را یاغی ها دستگیر و ضرب و شتم نموده، با سر و پای برهنه سوار بر اسب نموده و از محل دور کردند و آن دو فریاد می کشیدند، امروز صحرای کربلا شد. در اثر صدمات و لطمات وارده یحیی یحیی پور صعود نمود و سید احمد علوی جان سالم بدر برد.

حوادث و اتفاقات و تزییقات وارده بر احبای روشنگره و قراء اطراف آن

تزییقات وارده بر احبای قبل از انقلاب ۵۷ در سال ۱۳۱۳ شمسی به تحریک عبدالوهاب نادری^{۷۸} یکی از یایان دینه سر به نام تقی دینه سری^{۷۹} با ده نفر دیگر از اشرار و یایان همدستش به روشنگره آمدند و به منزل جناب نورالدین شفیع پور و سید احمد علوی و جنابان نورالله قنبری و کریم الله قنبری دستبرد زده، اموالشان را غارت نمودند و دو تن از بهائیان به نامهای جنابان ۱- مسعود خوان یغما و ۲- سید ابراهیم علوی را گروگان گرفته و به اسیری برده و تقاضای ۳۰۰۰ تومان پول نمودند و بعد از چهار الی پنج روز نگاه داشتند، بعد از اذیت و آزارها کردند.

در سال ۱۳۲۵ شمسی یایان سنگسری که تعدادشان ۴ نفر بودند به روشنگره آمدند و ۱- آقا جلال الدین شفیع پور و ۲- آقا اسماعیل و ۳- آقا سیدعلی علوی که در بالای ساختمان چوبی خوابیده بودند را گروگان گرفتند و دستشان را بستند و آقا اسماعیل علوی را رها نمودند تا پول تهیه نماید و تقاضای ۶۰۰۰ تومان پول نمودند و سپس آن دو را گروگان گرفته و برداشته به جنگل سر بُنه گاو (پایگاه دام) که متعلق به جناب آقا سید احمد علوی بود، بردند. مسبب همه این فتنه ها و ایذا و اذیت ها غنی خلخال بود که سنگسری ها را به روشنگره و قراء اطراف برد و اسباب اذیت و آزار احبا را فراهم نمود. پدرم (جناب جلال شفیع پور) ذکر نمود موقعی از شب گذشته بود که دو نفر از دور با چراغ بادی پدیدار شدند و گمان بردند که

ایول می‌رفت در وسط راه برخورد و قصد قتلش نمود و التماس هایش را نپذیرفت و تیری با تفنگ به جگرگاهش نواخت و تیری دیگر به آرنجش زده مقتول ساخت و یک نفر بهائی سنگسری موقع تکفین و تدفین حضور داشت و سارق مذکور بهائیان کلکناری را متواری و اموال را غارت کرد و در ایول نسبت به بهائیان سختگیری‌ها و اذیت‌های بسیار و غارت و ضرب همی وقوع یافت که پیوسته به محفل طهران تظلم نمودند و در آن هنگام که هنوز اعلیحضرت پهلوی فرمانده کل قوی و رئیس الوزراء بود عریضه تظلم بهائیان به آن مقام رفت. (به نقل از ظهور الحق جلد ۹ - صفحه ۱۴۱)

۷۷. مشهدی ابراهیم کلکناری نیز همزمان با سیدعلی (جد علوی‌ها) بواسطه عریضه از طریق علویه خانم و ایمان به جمال مبارک به دریافت لوحی نائل آمدند، نگارنده نسخه کپی این لوح را زیارت نمودم و جناب نورالدین شفیع پور این الواح را تقدیم دارالانشاء معهد اعلی نمودند و نسخه کپی آنرا در نزدشان بود که در ایام انقلاب به جهت دستگیری و زندان شان این آثار مصادره شد. ابوالقاسم فرزند ابراهیم و ایشان پدر باب الله و کریم الله جد منیره خانم علوی همسر آقای ضرغام علوی بودند.

۷۸. غنی خلخالی: فرد مغرضی که در مجاورت روشنگره (در دهی به نام حاجی کلا که به مازندرانی حاج کلا گویند) سکونت داشت و ارباب ملک بود و به اذیت و آزار احباب می‌پرداخت.

۷۹. تقی دینه سری از اشرار و یاغیان که از روستای دینه سر بخش دودانگه بوده است. در تقویم تاریخ این واقعه به صورت مختصر بدون ذکر نام تحریر گشته است.

(ادامه دارد)



روشنگره: عکس از پیام رحمانی برگرفته از سایت

Mapio.net : <https://mapio.net/pic/p-20740294>

آنها به ژاندارم‌ها اطلاع دادند. این دو جوان را مقابل تفنگ برنو قرار داده و هدف گرفتند و تا اگر ژاندارم‌ها پیدا شدند آنها را هدف گلوله قرار دهند. یکی از این یاغی‌ها چون دید این دو جوان خیلی ترسیدند از جیب خود مناجاتی از حضرت عبدالبهاء در آورده و به آقا جلال داده به او گفت بخوان. اما بعد از نیم ساعت دیدند یکی صدا کرده آقایان ما پول را آوردیم. چون فانوس‌ها (چراغ بادی‌ها) را روشن کردند، دیدند آقای شکرالله خطیبی و آقای سید اسماعیل علوی هستند. و بالاخره پول و قرآنی را در مجمعی (ظرف بزرگ مسی) قرار دادند، دزدان و یاغیان پول را برداشته و قرآن را بوسیدند و آنها را آزاد کردند. جناب خطیبی یکی از افرادی بود که چند سال در مدرسه روشنگره معلم بود و در کتاب «مدارس فراموش شده» جناب سلی شاهوار ذکر ایشان آمده است. ایشان از اهالی چورت بود و بوسیله نورالدین شفیع پور تبلیغ و به امر مبارک مؤمن گشته بود.

یادداشت‌ها :

۷۴. به نقل از مکانبه شخصی با جناب فخرالدین صفائی (پسر عموی بزرگوار) و جناب علی علی پور.

75. The Bahá'í World, Vol 18 (1979-

1983) Haifa, Israel: Bahá'í World

Centre 1986

برای شرح کامل شهادت به سایت زیر در عندلیب شماره ۳۳ به صفحات ۲۳ و ۲۴ مراجعه شود

<http://www.afnanlibrary.org/Andal->

/ib-Issue-33

۷۶. میرزا اسماعیل خان شیرازی همسر حوریه خانم خواهر آقا سید جمیل علویان بود که به شهادت رسید. در این سال ۱۳۰۴ میرزا اسماعیل خان شیرازی بهائی معروف که در دودانگه ایول مازندران ملک داری می‌نمود و تبلیغ هم می‌کرد حسب تحریک و تهییج ملاها سید جلال نام جمال الدین کلائی یاغی و یغماگر وی را هنگامی که از قریه چالو به سمت

تاریخ امری روشنگر

عادل شفیع پور

(ادامه از شماره قبل)

بعد از انقلاب ۵۷

بازیارخیل

واقعه سال ۱۳۶۱ شمسی در بازیارخیل و
اخراج احبا از محل

در سال ۱۳۶۱ دو نفر به نام عزت‌الله حبیب زاده و رحمانی به عنوان سپاه معلم از بهشهر به بازیارخیل آمدند که یک نفر به سرتا رفت و دیگری به بازیارخیل آمد. این دو نفر با شخصی به نام اسدی یا اسعدی که حاجتی بود قرابتی داشتند. اسدی به بازیارخیل و سرتا می‌رفت و بین مسلمانان شبهه ایجاد می‌کرد. از جمله می‌گفت که با بهائیان با محارم خویش ازدواج می‌کنند.

۱۰ الی ۱۵ سال قبل از انقلاب ۱۳۵۷ خورشیدی، چند تن از جوانان از احمدآباد برای عروسی یکی از احبا پی سر بنام فتح الله عباسی بود، می‌رفتند، وقتی وارد محل شدند، نرسیده به منزل فغان‌الله مرادی در سرتا دیدند، داخل چادرهای کولی‌ها صدای ضبط صوت می‌آید که اسدی یک فرد مسلمان متعصب و از اهالی بهشهر و از اعضای انجمن حاجتبه بود، یکسری مطالب شبهه برانگیز و دروغ را در مورد امر بهائی که عبارت از بهائیان ناموس نمی‌شناسند و با محارم ازدواج می‌کنند و... و... و... را بر روی نوار ضبط کرده و در زیر خیمه کولی‌ها و در تکیه محل و در جمع اهالی محل با

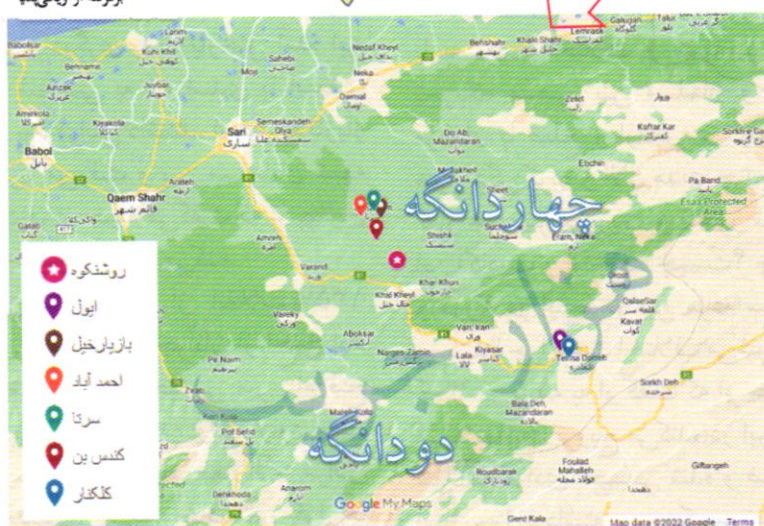
بلندگو پخش نمود و باعث شبهه برانگیزی بین اهالی گردید. دو نفر از جوانان احبای احمدآباد که به عروسی می‌رفتند به نام های آقای علاءالدین علوی و آقا شیدالله مرادی چون چادر کولی‌ها سر راهشان بود، شنیدند که اسدی در حال شبهه برانگیزی و باعث اختلاف می‌باشد وارد چادر سیاه شده و او را مورد تتمیع و سرزنش قرار داده و جناب شیدالله مرادی او را مورد مواخذه قرار داده و به ایشان گفت: آیا شما به جهت تدریس اخلاق حسنه و گسترش روحانیت دین آمدید یا به جهت اختلاف و شبهه بر انگیزی و تحریک مذهبی بین مسلمان و بهائی؟ ما مردمان با صلح و آرامش در اینجا در کنار هم زندگی کرده و الان مدت چندین سال در کنار هم بسر می‌بریم، و منظور شما از نشر این اکاذیب و اراجیف چیست؟ چرا به غلط و دروغ در اینجا در بین مردم سخن‌پراکنی می‌کنید؟ چرا باعث اختلاف می‌شوید؟ اسدی که از رو نرفته به او گفت که او حقایق را در مورد بهائیت ترویج می‌کند. در این لحظه آقا شیدالله مرادی عصبانی شده و ضبط صوت اسدی را برداشته و محکم بر زمین کوبیده و می‌شکند و اسدی به دشنام و فحاشی می‌پردازد و بعد سرو صدای اهلی محل بلند شده و درگیری می‌شود و بلوا می‌شود و در اینجا چند تن از احبا به پشتیبانی این دو جوان در آمده و یک چوب جوشقانی به این سوداگران می‌زنند، بطوریکه عروسی نیز بهم می‌خورد.

این درگیری باعث شد تا هر از گاهی

سید علی دلاوری را از منزلش بیرون کشیده در درّه ای نزدیک محل بحدی با سنگ او را زدند که دچار تهوع و سرگیجه شد. آقای خلیل خواجه تاش به احمد آباد رفته و به آقای ضرغام‌الدین علوی اطلاع داد که مسلمانان بازیرخیل به احبّا گفتند اگر محل را ترک نکنند اسباب و اثاثیه‌شان را بیرون

مسلمانان هر بهائی را که تک و تنها می‌دیدند به فحاشی پرداخته و گهگاهی کتک بزنند و آنها را که از راه داراب کلا به شهر ساری می‌آمدند، رانندگان مسلمان آنها را سوار ماشین کرایه ای نمی‌کردند. به تدریج این تضییقات سیّری شد. تا آنکه بعد از انقلاب دو نفر معلم حتی از اهالی بهشهر به

نقشه استان مازندران به تفکیک شهرستان



می‌ریزند. جناب ضرغام‌الدین علوی یک نفر را به ساری فرستاد تا این جریان را به آقا عطاءالله دلاوری پسر سید علی دلاوری بگوید.

عطاءالله دلاوری در دوران تحصیل دوستی در سپاه پاسداران داشت. جریان مصائب احبّای بازیرخیل را برایش شرح

بازیرخیل آمدند و بچه‌های مسلمان را علیه بهائیان تحریک می‌کردند و اجازه نمی‌دادند احبّا از آب آشامیدنی استفاده کنند. جوی آبی که به طرف منازل احبّا می‌رفت بستند. گندم و جو و برنج را نمی‌گذاشتند در شالیکوبی ببرند و اهانت می‌کردند. شبها به منازل احبّا سنگ می‌زدند. کار به جایی رسید که یک روز آقا

داد. و او با چند سرباز عازم بازيارخيل شدند. عطاءالله دلاوری نیز به اتفاق اردشير مسلمی به بازيارخيل رفتند. وقتیکه ماشين سپاه به بازيارخيل رفت مردم هجوم آوردند و جلوی ماشين دراز کشيدند و گفتند: "اجازه نمی‌دهيم معلم ما را ببريد." دوست سپاهی عطاءالله به اردشير گفت اوضاع خیلی خراب است. اينها (بهائی‌ها) فکرشان را بکنند. اهالی بازيارخيل اردشير مسلمی و عطاءالله دلاوری را گرفتند. ساعت ۵ بعد از ظهر نه نفر از احباب که عبارت بودند از: ۱- علی بابا نوبخت ۲- عطاءالله دلاوری ۳- اردشير مسلمی ۴- عبدالميثاق صفایی ۵- منوچهر علوی ۶- علاءالدین علوی ۷- سید علی دلاوری. قابل ذکر است که منوچهر علوی و علاءالدین علوی به دنبال عطاءالله و اردشير آمده بودند آنها نیز گرفتار شدند. دست‌ها و پاهای آنها را بستند در تربلی تراکتور خیلی کتکشان زدند. در محل عليه آنها پرونده سازی کردند مبنی بر اینکه اين نفوس با چریک های جنگلی همکار می‌کنند و می‌خواستند با بنزین و کوکتل مولوتف، بازيارخيل را به آتش بکشند. اين ۷ نفر را موقع اذان صبح به زندان بهشهر تحويل دادند. هشت روز زندانی بودند و به تاريخ اول اردیبهشت آزاد شدند. در اين هشت روز آنها در اطافی به مساحت ۲ × ۳ جا دادند و یکبار باز جویی کردند. بعد از آزادی اسراء، احباب بازيارخيل در سال ۱۳۶۱ اجباراً محل را ترک کردند. مسلمین گندم زار عبدالميثاق صفایی را به آتش کشيدند و طویله ها را خراب کردند. ۹۰ الی ۱۰۰ کندوی عسل متعلق به عبدالميثاق صفایی را تصاحب کرده و عسل هایش را دزدیدند و زنبورها را از بین بردند. سید علی دلاوری از بازيارخيل به احمد

آباد رفت و در زمین پدرزنش آقای رضا واحدی که محل آغول گوسفندان بود به کمک پسرش عطاءالله به مدت دو ماه خانه ساخت.

سید علی دلاوری اصالتاً امره ای بود، آباء و اجدادش از طریق شیخ رمضانعلی تیلکی تبلیغ و مؤمن به امر مبارک شدند. پدرش عطاءالله خالقی را در دوره رضا شاه برای کارخانه چیت سازی بهشهر به بیگاری بردند. آنجا وقتی متوجه شدند که بهائی است اذیتش می‌نمودند، بطوریکه عطاءالله قصد فرار نمود. حين فرار کنار کارخانه چاهی داشت داخل چاه می‌افتد. بعد از سه روز که او را از چاه بیرون می‌کشند دست و پایش شکسته بود. عطاءالله را به امره می‌آوردند. دو فرزند داشت به نامهای سید علی و باهره. طاهره همسر عطاءالله موقع گرفتن شناسنامه نام خانوادگی خود را برای بچه‌هایش می‌گذارد.

بعد از وضوای بازيارخيل و اتمام غائله قضیه، سه هکتار زمین آقای سید علی دلاوری و پنج هکتار زمین، باغ میوه، سه دستگاه خانه‌ها و باغ و زمین پرورش زنبور عسل و ۱۰۰ عدد کندو و عسل آقای عبدالميثاق صفائی را تصرف نمودند. آنها شکایت کردند. بعد از گذشت ۱۸ الی ۱۹ سال زمین‌ها را پس گرفتند و مجبور به فروش به قیمت ارزان شدند. جناب خیلی خواجه تاش نیز زمین‌ها را باز پس گرفته و فروخت. در حال حاضر در آن زمین‌ها مدرسه راهنمایی تأسیس کردند.

بعد از انقلاب ۱۳۵۷ مطابق ۱۹۷۹ در تضییقاتی که از طرف انجمن حجّیه به احباء وارد نمودند، ایذا و اذیتی مثل سنگ زدن با احباب، تحریک بچه‌ها به فحش‌های مذهبی با قرار گرفتن سر راهشان، هجوم آوردن به خانه هایشان و ضرب و شتم،

قرار دادن افراد و بچه‌ها کوچک و اطفال در خانه‌هایشان و پرت کردن گهواره به حیاط، تبر زدن گاو و گوسفندان‌شان و بُریدن درختان میوه در باغشان و دزدیدن کندوی عسل‌شان و... و... و... که همه اینها باعث ترک آنها از آن محل شد، بعداً منازلشان را تصاحب نموده و برای اینکه بازگشت ننمایند، خانه‌ها را خراب کردند و آتش زدند. همه اینها در زمانی اتفاق افتاد که با برنامه ریزی قبل انجمن حجتیه که در مازندران به سرپرستی آقای رحیم مشائی معاون احمدی نژاد بوده است.

کندسبن

شهریور ۱۳۶۱ مطابق آگوست ۱۹۸۲ احبای کندسبن توسط مسلمانان شرور سادات محله که در مجاورت این محل واقع است در اثر تضيیقات وارده، آواره شدند. خانواده‌های علی‌پور مدت دو سال در روشنکوه، احمد آباد و به جهت دآمداری و در جنگل اطراف آواره بودند. یک سال هم محلی در مجاورت روستایی احمد آباد که به لهجه محلی مازندرانی آسیو سنگ (Asio-Sang) یعنی آسیاب سنگی که مراتع متعلق به آقای ضرغام الدین علوی بود و پناه یافته و سکونت داشتند و در این سالها آقای علی فرزند گلدانه و فتحعلی علی‌پور، پی در پی به مسئولین امور تظلم خواهی می‌نمودند. آخر الامر در سال ۱۳۶۴ خورشیدی مطابق ۱۹۸۵ با حکم دادستان و توصیه از دفتر امام مجدداً موفق به بازگشت به کندسبن گردید.

ارتباطات

سفر ایادیان امرالله

ایادی امرالله جناب علی اکبر فروتن به روشنکوه و روستاهای اطراف آن تشریف نبردند اما احبای آن سامان به زیارتشان نائل

شدند.

"صبح روز یازدهم تیر ماه ۱۳۳۳ در ساری به ملاقات یاران آن مدینه و نقاط مجاوره مانند روشنکوه، آزادکلا، احمد آباد و ایول گذشت."^{۸۰}
ایادی امرالله جناب طراز الله سمندری به روشنکوه تشریف بردند.

سفر مبلغین و ناشرین نفحات الله

۱- "ناشر نفحات الله جناب آقای علی آذری علیه بهاء الله در اواخر سال گذشته و اوائل امسال در صفحات شمال سیر و سفر مشغول بوده در مراکز امریه مازندران با طالبین حقیقت ملاقات و مذاکره نموده و یاران عزیز آن نقاط را از بشارت امریه و تذکر وظائف روحانیه محظوظ و مستبشر فرموده اند."^{۸۱}

زمانیکه احبای کلکنار در کندسبن قدیم ساکن بودند جناب سید محمد رضا شهمیرزای و برادرشان جناب میرزا ابو طالب به صفحات مازندران می‌آمدند. از جمله به تمام قراء و قصبات رفته احبای را تشویق و عده‌ای را تبلیغ می‌نمودند. در کتاب مصابیح هدایت ذکر شده است که آقا سید محمد رضا به روشنکوه هم رفتند اما با توجه به تاریخ سکونت احبای در محل مذکور (سال ۱۳۰۵ - ۱۳۰۴ شمسی - ۱۳۴۴ قمری) و تاریخ صعود آقا سید محمد رضا (۱۳۱۸ قمری) ایشان به کندسبن قدیم یا پرچشمه می‌رفتند. روشنکوه آن زمان مرتع و جنگل بود. کسی آنجا اقامت دائمی نداشت. در بهار و تابستان (بیلاق) به طور موقت آنجا بودند، ممکن است آقا سید محمد رضا در این زمان به روشنکوه که به عنوان مرتع بیلاقی استفاده می‌شد، ایشان به جهت تشویق و سرکشی احباء به آنجا رفته باشند.

در کتاب مصابیح هدایت چنین آمده است:^{۸۴}

"... این دو پهلوان میدان استقامت (سید محمد رضا شهمیرزادی و میرزا ابوطالب شهمیرزادی) زمستانها به نواحی مازندران سفر می‌کردند و تابستانها در حدود سنگسر و شهمیرزاد سیر و حرکت می‌فرمودند آقا سید محمد رضا که متصدی امر معاملات نیز بود اجناسی از قبیل میوه و خشکبار از شهمیرزاد بدوش کشیده از راه جنگل به مازندران برده، می‌فروخت و در مراجعت برنج به سنگسر و شهمیرزاد می‌آوردند و در هر کجا که گوش شنوا می‌یافتند، کلمه‌الله را القاء می‌کردند. حاصل این رفت و آمدها این شد که عده‌ی کثیری از مردم ایول و روشنکوه که در قلب جنگل و دور از جایگاه عبور و مرور بودند همچنین تعدادی از سکنه‌ی علی‌آباد (شاهی یا قائمشهر حالیه) نیز ایمان آوردند. نه تنها مستعدان محل‌های مذکوره از برکت وجود این دو برادر به نور ایمان متور شدند بلکه بسیاری از زنده دلان بلاد و قرای دیگر مازندران نیز بوسیله‌ی ایشان از ظلمت اوهام و خرافات رستند و به زمره‌ی اهل بهاء پیوستند."

ناشرین نفحات‌الله که به سر تا رفتند عبارت بودند از داریوش واحدی، نیک آئین، عزیزالله سلیمانی، وجیه ایقانی، بهین پر آورپیشه و شهدخت بهی زاد.

سفر ناشرین نفحات‌الله به مازندران:

طرازالله سمندری، صدرالدین درخشان، مهرانگیز خسروی، و عزیزالله سلیمانی^{۸۵} عباس محمودی^{۸۶} و سرهنگ وحدت با بیانات روح پرور خود روح فعالیت در خدمات امریه و استقامت در نقاط مهاجرتی را در وجود یاران تقویت نموده اند.

در هر محفل به مناسبت وضع جلسه مطالبی پیرامون لزوم تعلیم و تربیت، عهد و میثاق الهی، پیام حضرات ایادی امرالله در مورد اتحاد و اتفاق یاران ایراد نموده و یاران عزیز را بیش از پیش به انجام وظایف خود آشنا کرده اند.^{۸۷}

سفر ناشر نفحات‌الله به مازندران: سید حسن حیاتی^{۸۸}

سفر ناشرین نفحات‌الله به مازندران: عبدالوهاب ذبیحی در آبان ماه ثبوت بر عهد و میثاق الهی اجرای وظائف وجدانیه را تشویق نمودند.^{۸۹}

جمعی از جوانان خدوم و فعال اخیراً به نقاط کشور مقدس ایران مسافرت‌هایی نموده‌اند. این جوانان عبارتند از: جنابان وحید راقتی، وجیه ایقانی، مارتا روت تیبانی، پریچهر منجذب، شهناز پرنیان، شهدخت بهی زاد، فتنه نیک روان، رضوانیه گندم پاک کن، روح‌الله حمراشی، سعید جلالی، برهان‌الدین افشین، شیوا اسدالله زاده، ملیحه طهماسبیان، پریوش قارداشم، داریوش واحدی. این جوانان عزیز و فعال با مشورت لجنه مجلله ملی نشر نفحات‌الله در هر محل مدتی توقف نموده در کلاس‌ها و جلسات متعدد به تدریس الواح و آثار الهیه پرداخته وظایف اولیه احتیای الهی را متذکر گردیده و غالباً فنون مختلفه را به آنان آموخته اند. خدمات گرانقدر این جوانان عزیز مورد تقدیر محافل مقدسه روحانیه محلیه شیدالله ارکانهم قرار گرفته است.^{۹۰}

بدست آوردن شمشیر جناب باب‌الباب یا قدوس

جناب نورالدین شفیع پور [پدر بزرگ نگارنده] در سال ۱۲۹۰ شمسی در قریه روشنکوه [او اولین فردی بود که در روستای

روشنکوه که یک روستای تازه تأسیس یافته بهائی بود] متولد شدند، چون پدرشان برای دو سالی بمدرسه تربیت رفته بود و مادرشان نیز در مکتب خانه مبلغ شهیر جناب رمضان تیلکی سواد آموخته بود، تصمیم گرفتند او را به ساری برای تحصیل بمدرسه بفرستند. او سالهای نوجوانی و جوانی را در ایام تحصیل در خانه آقا سید حسین مقدس ساروی^{۸۹} اتفاقی اجاره کرده و به تحصیل پرداخت و تا کلاس نهم که سیکل اول بود درس خواند و در همین اوان پدر صعود نمود و ایشان که جوانی بود سرپرست خانواده گردید و ازدواج نمود و به ساری نقل مکان نمود و در سالهای جوانی از محضر مبلغین چون جناب فاضل مازندرانی که آن موقع در ساری تشریف داشتند و همچنین از حضور جناب اشراق خاوری و مبلغین دیگر که برای تشویق احتیای به ساری می آمدند استفاده می نمودند و بزودی افتخار عضویت محفل ساری را یافتند و کارمند و رئیس اداره ثبت احوال در ساری بودند و بعد به مهاجرت به بهشهر رفته و به اتفاق جنابان فرقانی و دیگر عزیزان محفل بهشهر را تشکیل دادند. از جمله خدمات مهمه ایشان که از لحاظ تاریخی حائز اهمیت است چگونگی بدست آوردن شمشیر جناب قدوس است که جناب نورالدین شفیع پور در یادداشت ها و نامه هایی که برایم ارسال می داشتند، ذکر نمودند. (که در ایام زندگی در ساری با احباء و اجله علمای که با امر اعزابهی ایمان داشتند ملاقات و معاشرت داشتند و در همین ایام که فاضل مازندرانی در ساری سکونت داشت با ایشان معاشرت و در نزد ایشان در کلاسهای امری تلمذ نموده و به مطالعه در تاریخ امر و آثار و الواح می پرداخت و بعداً عضو محفل ساری شد

و در اداره ثبت احوال در ساری مشغول به کار بود.

در ایامی که پدر ایشان، آقای میرزا عین الله [شفیع پور] روشنکوهی مراتع روشنکوه را از ورثه مصطفی خان سورتیچی می خریدند و هم چنین به سبب آشنای دیرین که دو خاندان و خانواده یعنی کربلائی شفیع و مصطفی خان سورتیچ، (کربلائی شفیع صاحب جمع، مال و گاو و گوسفند و اموال و مراتع مصطفی خان بود و همو یعنی شفیع در اثر ملاقات با یکی از اصحاب قلعه یحتمل جناب قدوس ایمان آورده و بابتی گشت و فاضل مازندرانی نام او را به عنوان اول من آمن هزارجریب که شامل مراتع چهاردانگه و دودانگه است در اسرار الاثار ثبت نموده است.) و ایشان با آنها آمد و رفت داشتند و در ایام محرم یعنی شهادت امام حسین آنها را به تعزیه خوانی امام حسین دعوت می نمودند.

در همین ایام بود که آنها متوجه شدند که آنها شمشیری را به جهت نمایش و اهمیت جلال و جلوه ایام محرم از جعبه نفیسی در آورده و یک حوضچه آهنی را پر آب نموده و در جلوی مهمانان در مجلس قرار داده و دستمالی را روی سطح آب قرار داده و شمشیر را از جلد و نیام آن بیرون آورده و ناگهان با یک ضربه با لبه تیز شمشیر دستمال را در سطح آب به دو نیمه نموده. و این مورد توجه و تحیر همه اربابان و خوانین حاضر در مجلس می شد و وقتی از ایشان سؤال می شد که این شمشیر از کجا آمده است. خان سورتیچی می گفت که موقعی که قدوس را به بند کشیدند از او بدست آورده اند و این متعلق به او بود.

همانطور که در تاریخ خواندیم ملا حسین شمشیری داشته که با آن درخت توت و مرد

پنهان در پشت آن درخت و تنگ سرپُر او را به دو نیمه کرده است و این را هم خواندیم که در سرزنش نامه ای که ناصرالدین شاه به عمومی خود مهدی قلی میرزا نوشته بود، او برای جواب به نامه شاه برای او تنگ دو نیمه شده را ارسال نموده بود. به گمان نگارنده این سطور شاید این همان شمشیر باشد که بعدها پس از شهادت جناب باب الباب، جناب قدوس آنرا در نزد خود نگه می داشتند و تا آنکه بعد از فتح قلعه بدست دشمنان که یقیناً مصطفی خان یکی از آنان بود افتاد و او را خود به زرین و یا زرّین کِلا و در ایام مُحَرَّم آنرا بیرون آورده و به نمایش می گذاشت.

چگونگی بدست آوردن شمشیر:

در ایّامی که ماه محرم بود همانطوریکه که در بالا اشاره گردید در روستای زرّین کِلا در روز عاشورا آنها شمشیر را آورده و به همین سبکی که عرض شد آنها [یعنی ژرّات مصطفی خان] آنرا به نمایش می گذاشتند تا آنکه این قضیه از طریق آقای نورالدین و دیگر احبّاء به عرض و ساحت محفل روحانی می رسد و محفل روحانی پس از صحت و سقم قضیه آنرا به ساحت محفل مقدس روحانی ملّی ابلاغ نموده و تعیین تکلیف می نمایند و محفل ملّی آنرا به محفل روحانی ساری که مرکز قسم محافل آن ناحیه بود ارجاع می دهد، و قرار بر این می شود که به هر ترتیبی شده با حکمت و کاردانی آنرا به هر ترتیبی شده از صاحبش خریداری نموده و شمشیر را بدست آورده و به ارض اقدس به ساحت همایون دوحه غصن ممتاز که در آن موقع رئیس اداری و ولی اعز امر بهائی بودند به آرشیو بین المللی تقدیم گردد.

قرعه این کار به نام نورالدین و آقای عبدالحسین احسانی می افتد و نورالدین به

سبب آشنایی خانواده گی از ایّام قدیم با آنها بوده و جناب احسانی نیز چون افسر جوانی بوده و رئیس شهربانی در ساری بود. و آن دو پس از زحمات بسیار و با درایت و کاردانی جناب احسانی آنرا بدست آورد و تقدیم ساحت محفل مقدس روحانی نمودند.

و اما آن طرف قضیه داستان به نقل از یکی از خانواده سورتیچی، و من این حکایت را از دوست عزیزم بهروز جان [غلامی] در ضمن محاوره ای تلفنی شنیدم. بهروز عزیز برایم نقل می کرد که در دوره دبیرستان معلمی داشت که نام او آقای فخرالدین سورتیچی بود. بعد از آنکه فهمید که من [بهروز] بهائی هستم، روزی از من پرسید که تو نورالدین شفیع پور را می شناسی؟ بهروز گفت: ای آقا، اینها فامیل من می شوند! بعد از او پرسید؟ تو کلیم الله (کریم الله) قنبری را می شناسی؟ بهروز گفت: بله آقا، ایشان پدر بزرگ من بود! سپس فخرالدین گفت پس بهروز این جمعه ناهار بیا خانه ما تا من یک سری مطالب ناگفته دارم تا برایت بگویم در ضمن یک سورپرایز هم دارم. خلاصه بهروز رفت و سورپرایز صدای امیری و کتولی که به نهج مازندرانی پدر بزرگش با نی مینواخت و خوانده بود و پدر فخرالدین سورتیچی آنرا بوسیله دستگاه فونوگراف روی صفحه گرامافون ضبط کرده بود و بعد گویا بهروز خواهش کرد که آنرا بر روی کاست برای او ضبط کند، و البته او آنرا انجام داده و بهروز به خانه می برد و برای مادرش روی دستگاه ضبط صوت می گذارد و به مادرش می گوید مامان تو این صدا را می شناسی؟ مادر شروع می کند به گریه کردن و می گوید تو این را از کجا پیدا کردی؟ این صدای پدرم هست!...و...و...و خلاصه آنکه فخرالدین

داستانی را برای بهروز و سبب آشنایی این خانواده و کربلای شفیع که جد اعلای بهروز و همه ما می‌شود ذکر می‌نماید و سپس ذکر شمشیر را نموده و داستان آنرا نقل نموده که بعد از فتح قلعه پدر بزرگش فاتح با شمشیر باب الباب یا قدّوس می‌آید و این شمشیر مدتی در خانواده و کاشانه آنها بوده و پس از مدتی تمام فامیل و تنها پسر سورتیچی صاحب پسر نمی‌شوند و تمام فرزندان ذکور در ایام بچگی تلف می‌شدند، خلاصه بعد از دوا و دکتر باز هم عمل نمی‌کند تا آنکه فال گیری را صدا می‌کنند و از قرار درویشی از آن حدود می‌گذشته صدا نموده و فال می‌زنند و درویش می‌گوید شما در این خانه یک متاعی دارید که متعلق به شما نیست و باید آنرا به صاحبش پس بدهید تا این شگون بد شکسته شود و بعد فخرالدین می‌گوید، سپس هر چه آنها فکر می‌کنند جز شمشیر چیزی به فکر آنها نمی‌رسد که متعلق به آنها نیست، پس تصمیم می‌گیرند شمشیر را به بهائیان تحویل دهند و با نورالدین تماس می‌گیرند و او نیز به محفل ساری موضوع را مطرح می‌نماید و البته پس از مدتی فخرالدین متولد می‌شود.

برای عزیزان علاقمند، مقاله ای هست تحت عنوان داستان زندگی و حیات قدّوس که به قلم حمزه شریعتمداری بار فروشی به زبان یا نهج مازندرانی نوشته شده است، یک نویسنده روسی آنرا به دست آورده، و آنرا به روسی ترجمه کرده و اصل مقاله به مازندرانی و این نویسنده آنرا به حالت ترانسلیتریشن به روسی نوشته و یک استاد تاریخ به نام آقای خلیل بُرجیان آنرا به کمک همین آقای فخرالدین سورتیچی از مازندارانی به فارسی تبدیل نموده و سپس آنرا به انگلیسی ترجمه نموده و در مجله وزین (Study Iran)

به چاپ رسانده است، که البته نام آقای سورتیچی در آنجا ذکر شده است، آقای سورتیچی در زمینه ادبیات فارسی صاحب مقالات متعدد است و سالها در انجمن فرهنگ و هنر مازندران فعال بوده است. و دبیر دبیرستان بوده و اکنون چند سالی است که دار وداع را گفته است و اما آن طرف قضیه، که چطور شمشیر به ارض اقدس برده شد و تحویل حضرت ولی امرالله گردید.

یکی از بهائیان عزیر ساری به نام عبدالرفعان بینائی که پدر آقایان هوشنگ، کیومرث، و سیاوش بود و مسئول زمین‌ها و باغها و نماینده و امین املاک باقراف سردودمان خانواده خمسی بود که برای زیارت به ارض اقدس و شرفیابی به ساحت حضرت ولی امرالله مشرف میشد، این ماموریت را از طرف محفل مقدس روحانی ساری به او محوّل گردید. و همو بود که شمشیر را تقدیم حضور مبارک نمود و حضرت ولی امرالله قالیچه زیر پای مبارک را که روی آن نماز و مناجات می‌فرمودند به پاس این خدمت به او هدیه می‌فرمایند. من [عادل] این قالیچه را در پیشاور- پاکستان روزی که در منزل خام سیمین بینائی (عروش ایشان بود) کلاس مطالعه امری داشتم بعد از پایان کلاس، سیمین خانم که آنرا از ایران آورده بود به من نشان دادند و بعد فرمودند که این عنایتی حضرت ولی امرالله به پدر هوشنگ بود به خاطر شمشیر که به حضور مبارک تقدیم کردند.

باری در سال ۱۹۹۸ بنده برای اوّل به ارض اقدس مشرف شدم، روز دوم قرار بر این شد که با یک برنامه ریزی و به ترتیب سه تا سه تا به دارالآثار بین المللی که محل آرشیو و نگهداری اشیای مقدس است برویم،

ادراه ثبت احوال باز نشسته شدند و بعد از انقلاب حقوق بازنشستگی ایشان را قطع نمودند و سالهای سختی را در ایام کهولت سن گذراندند. بالاخره در سال ۲۰۰۲ میلادی به عالم بالا صعود فرمودند. علیه بهاءالاهی

یادداشت ها:

- ۸۰- حکایت دل ص ۲۶۰
- ۸۱- اخبار امری شماره های ۱-۴ سال ۱۳۳۹
- ۸۲- مصابیح هدایت ج ۸ ص ۶۹-۸۰
- ۸۳- اخبار امری ش ۷ سال ۱۳۴۰
- ۸۴- اخبار امری ش ۱۰ سال ۱۳۴۰
- ۸۵- اخبار امری ش ۹ و ۱۰ سال ۱۳۴۱
- ۸۶- اخبار امری ش ۸ سال ۱۳۴۶
- ۸۷- اخبار امری ش ۹ سال ۱۳۴۳
- ۸۸- اخبار امری ش ۷۵
- ۸۹- شرح حال و خدمات آقا سید حسین مقدس را در مصابیح هدایت جلد اول ذکر شده است

کتابشناسی:

الف: کتب و نشریات امری

- ۱- حضرت عبداله. تذکره الوفاء.
- ۲- حضرت ولی امرالله. توقیعات مبارکه.
- ۳- فروتن، علی اکبر. حکایت دل.
- ۴- سلیمانی، عزیز الله. مجلدات مصابیح هدایت. مجلدات ۱-۹
- ۵- فاضل مازندرانی، اسدالله. اسرارالاثار جلد ۴
- ۶- فاضل مازندرانی، اسدالله. مجلدات ظهورالحق مجلدات ۱-۴
- ۷- طاهرزاده، ادیب، نفحات ظهور. مجلدات ۱-۴
- ۸- قدیمی، ریاض. نوزده هزار لغت و ریاض الغات جلد ۱-۹
- ۹- ملک خسروی محمد علی. تقویم تاریخ
- ۱۰- ملک خسروی محمد علی. اقلیم نور
- ۱۱- اخبار امری- نشریه
- ۱۲- پیام بهائی- نشریه
- ۱۳- ایقانی، شقایق. مدارس بهائی در مازندران
- ۱۴- مدارس فراموش نشده در ایران- سلی شاهوار
- ۱۵- عندلیب- نشریه

ب: کتب غیر امری

- ۱- اسلامی، حسین. تاریخ دو هزار ساله ساری.

با ترتیب قبلی و برنامه ریزی به اتفاق جناب صحیحی که ایشان راهنمای ما بودند و در آن موقع در ارض اقدس خدمت می کردند به دارالاثار مشرف شدیم، بعد از زیارت شمایل مبارک حضرت باب و بهاءالله و زیارت بعضی از الواح خطی و سپس لباس های مبارک حضرت باب و بهاءالله و...و... در طبقه اول از جناب صحیحی پرسیدم فقط همین قربان؟ فرمودند خیر، چون داشتند مرمت می فرمودند و در آن موقع می خواستند دکور داخل و کمد چینی های کوچک را بردارند و با کمدهای بزرگ تعویض نمایند، بنابر این مقداری از اشیاء را به طبقه بالا یا دوم نقل مکان نمودند. باری سپس ایشان ما را به طبقه دوم یا بالا بردند، و ما در آنجا از اشیاء و انواع مختلف وسایل که در آنجا قرار داده بودند بازدید کردیم و از جمله این شمشیر که در نیام خود در پوسته ای بود و بر روی یک استند قرار داشت و ایشان بلا فاصله فرمودند شمشیر جناب باب الباب، بنده به ایشان عرض کردم که شما از کجا می فرمایید که این شمشیر متعلق به جناب باب الباب است و سپس مطالبم را آنچه شنیده بودم عرض کردم و ایشان به بنده فرمودند اینها را که می گویی بنویس و من هم عرض کردم شما هم بد نیست یک چکی بکنید و موضوع را تحقیق نموده و ببینید آیا تقدیم کننده این شمشیر و یا نام بدست آورنده آن در تاریخ و یا جای ثبت شده است یا خیر؟ و این آخرین باری بود که من مطالب را با ایشان در میان گذاشتم.

باری از جمله خدمات دیگرشان همچنین به عنوان نماینده کانونشن از سنه ۱۰۴ تا ۱۱۶ بدیع در کانونشن ملی مشارکت جستند. ایشان پس از ۴۲ سال خدمت صادقانه در

ادامه از صفحه ۳۵

- دارالمک مازندران. دانشگاه اسلامی قائم شهر
ش ۴ پائیز ۷۲.
- ۲- بحرانی، محمد حسین. قلمرو مازندران (مجموعه مقالات ج ۱).
- ۳- دهخدا، علی اکبر. CD لغت نامه.
- ۴- راوندی، مرتضی. تاریخ اجتماعی ایران ج ۵ انتشارات روزبهان ۷۲.
- ۵- سازمان برنامه و بودجه فرهنگ آبادی ها ج ۱۵
ش ۸۵۹ شهریور ۶۱.
- ۶- سازمان جغرافیائی فرهنگ جغرافیایی ج ۲۸ سال
۷۰
- ۷- عسکری، علی بابا. بهشهر (اشرف البلاد) ایران
چاپ شهریور ۵۰
- ۸- عمادی، اسدالله. بازخوانی تاریخ مازندران ساری
۷۲
- ۹- گیتا شناسی نقشه البرز شرقی - هزارجریب
- ۱۰- مؤمنی باقر. مسئله ارضی و جنگ طبقاتی در
ایران انتشار پیوند طهران ۵۹.
- ۱۱- مهجوری اسماعیل، تاریخ مازندران ج ۱ و ۲
چاپ اول دی ۴۲
- ۱۲- ناصرالدین شاه سفرنامه مازندران.

دست نوشته ها:

- ۱- لوح مبارک حضرت بهاءالله خطاب به آقا سید
علی
- ۲- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء خطاب به میر
ضیغم امره ای
- ۳- یادداشت های جناب نورالدین شفیع پور
- ۴- یادداشت های جناب جلال الدین شفیع پور
- ۴- یادداشت های جناب عین الدین خوان یغما
- ۵- مکالمه تلفنی با جناب شمس الدین خوان یغما
- ۶- مکالمه تلفنی با شکوه خانم شفیع پور و سعید
خوان یغما

(پایان)